



Editor-in-chief: Mino Hemati
Email: minohemati@gmail.com
Managing editor: Sharareh Rezaei
Email: shararehrezaei.p@googlemail.com

سردبیر: مینو همتی

مدیرمسئول: شراره رضایی

نشریه ماهانه:

3rd Series, Issue 55
سری سوم، شماره 55
96 اردیبهشت، April 2017

اول مه، روز جهانی کارگر، روز توقف گردون بردگی و محنت!

انقلاب خاموش زنان در ایران

دوران دور نگامداشتن زنان از بازار کار و تولید به سرانجام رسیده است. با احتساب سهم اشتراک زنان در تولید معادل 15 درصد بعلاوه بازار غیر رسمی اساساً زنانه کار در ایران به میزان سی درصد، بافت و دینامیسم طبقه کارگر در ایران دچار تحولات عمیق شده است. پورژواری ایران برای نیروی کار بسیار ارزاتر و تحصیل کرده زنان دندان تیز کرده است. جمهوری اسلامی با فرمول "برابری جنسی، نه" اما "عدالت جنسیتی، پله" با زایمان نوع و موج جدیدی از فمینیسم که هم اسلامی باشد و هم از جنبه لازم برای یک پرچمدار بهبود اقتصادی زندگی کارگران زن در چهارچوب خود حکومت برخوردار باشد، به استقبال این پدیده رفته است. در واقع کارگران زن در ایران بدل فمینیستی شوراهای اسلامی کار را وپال گردن خود می یابند.

صفحه ۲

اول مه، توقف گردون بردگی و محنت!

به نشریه رهایی زن بپیوندید

برای نشریه رهایی زن مطلب و مقالات "اجتماعی، حقوقی، روانشناسی، جامعه شناسی، بهداشتی، تجارب و گزارش های شخصی. از زندگی زنان (خودتان) و کودکان...، شعر، اخبار، گزارش، ترجمه، معرفی کتاب و فیلم های خود را می توانید به آدرس ایمیل های زیر ارسال کنید.
Markazi@RahaiZan.org

باتوجه به اینکه نظراتی در سطح جامعه مطرح میشوند که نیازمند پاسخگویی و حلاجی در برخورد آزادانه عقاید دارد و بعضاً این نظرات مغایر با اهداف و سیاستهای رهائی زن نیز هستند، اینگونه نظرات در "ستون آزاد" منتشر میشود و در همینجا از فعالین حقوق زنان و بخصوص فعالین رهائی زن میخواهیم تا در پاسخگویی به این نظرات کوشا باشند.

مینو همتی

مطالب

انقلاب خاموش زنان در ایران مصطفی اسپور

تن پوش های یکسان مهنوش معظمی گودرزی

صفحه خبری

تماس با رهایی زن و اطلاعات مربوط به روز، ساعت و فرکانس پخش برنامه ماهواره ای در ایران

با سلام و تا سف ندا حسینی

صدای آشنا دانمی باشیم

بیانیه جمعی از زندانیان سیاسی به مناسبت اول ماه مه

"بهار می آید" شعری برای نازنین زاغری بهاره شرفی

ترور در مرکز استکهلم، پایتخت سوئد! بهرام رحمانی

فاصله ترنس های ایرانی با گفتمان جنبش جهانی شادی امین

درکلاسهای سوادآموزی چه میگذرد! اکرم نصیریان

مطلب ثریا فلاح به انگلیسی

وضعیت حقوق بشر در ایران مرضیه آدمی

نامه های منتشر نشده سیلویا پلات* شاعر و نویسنده آمریکایی: راز خشونت خانگی و آرزوی مرگ

صفحه ی علمی، اجتماعی، پزشکی رونق بازار خرید و فروش تخمک در تهران

صفحه خبری

راه های تماس با سازمان رهایی زن و با نمایندگان رهایی زن در هر کشور، فرکانس پخش ماهواره ای در ایران

انقلاب خاموش زنان در ایران
مصطفی اسدپور



معرفی

ایران سرزمین رویایی تولید و ثروت
زنان و اقتصاد نوین ایران
زنانه شدن بخش غیر رسمی اقتصاد ایران
شکاف در کف کشتی بنیادهای اسلامی
سرمایه

زنان در انقلاب صنعتی - از نو!

چترهای اجتماعی دروغین

فمینیسم اقتصادی - اسلامی نوین در ایران

جنبش رهایی زن در ایران

رهایی زنان کارگر نه یک پدیده صنفی بلکه
اساسا سیاسی است

رهایی زنان کارگر جز تعیین تکلیف با
حجاب ممکن نیست

مردان طبقه کارگر و کلاه بوقی احمقانه
جنس برتر

سیستم مزدی کارگران در ایران باید تغییر
کند

مبارزات کارگری در محلات

زنان کارگر، شتاب و روح نوین در بیمه
بیکاری

معرفی و تزه‌های اصلی بحث

دوران دور نگاهداشتن زنان از بازار کار و تولید به سرانجام رسیده است. با احتساب سهم اشتراک زنان در تولید معادل ۱۵ درصد بعلاوه بازار غیر رسمی اساسا زنانه کار در ایران به میزان سی درصد، بافت و دینامیسم طبقه کارگر در ایران دچار تحولات عمیق شده است. بورژوازی ایران برای نیروی کار بسیار ارزانتر و تحصیل کرده زنان دندان تیز کرده است. جمهوری اسلامی با فرمول "برابری جنسی، نه" اما "عدالت جنسیتی، بله" با زایمان نوع و موج جدیدی از فمینیسم که هم اسلامی باشد و هم

ایران در طبقه کارگری میجوشد که نه فقط زندگی بهتر علی العموم بلکه خواسته‌های رفاهی معین از جمله کار و بیمه بیکاری، بیمه های اجتماعی، حق تشکل را ممکن و حق خود میداند، هنوز حق خود میداند. این یک پیش فرض مهم در تعقیب موضوع مد نظر نوشته حاضر است .

زنان و اقتصاد نوین ایران

ساختار جدید تولید سرمایه داری در ایران به تبعیت از یک ترند جهانی از چند مشخصه مهم برخوردار بوده است:

اول، بیکاری وسیع در میان کارگران صنایع درجه یک و درجه دو، که به نوبه خود به دلیل تمرکز تولیدات صنعتی در چین و دیگر کشورهای مشابه عملا هر گونه چشم انداز برای بازگشایی این گونه صنایع را با چشم انداز سیاهی همراه ساخته است.

دوم، صف بیکاران، فشار رقابت بین المللی و الگوهای جدید سازمان تولیدی مبنی بر تقسیم شرکتهای بزرگ میان مقاطعه کاران کوچکتر عملا کارگران شاغل در صنایع فعلا موجود را از تشکل و روحیه مبارزه خلع ید ساخته است .

سوم، دولت به تمام معنا و در قامت یک دستگاه گسترده و مخوف فریب و سرکوب، به تمام معنا در نقش قره نوکر طبقه بورژوا ظاهر شده است. بدون یک سر سوزن اغراق جمهوری اسلامی را میتوان جمع جبری یک مشت نهاد متشکل از شعبان بی مخهای ملبس به وزیر و وکیل و قاضی و گزمه تشبیه کرد که نه فقط برای انجام وظیفه بلکه در خود شیرینی همواره روزگار را در آماده باش به خود پیچیده اند تا با یک اشاره پوست کارگر را از مفاهیم انتظار و ادعا و حق و حتی گدایی و التماس بکنند.

تاریخ سی ساله اخیر را باید اوج ابتکار و درایت بورژوازی در رجعت به قرون وسطی و به زمانهای دور دست در مصاف انسان با طبیعت با دستان خالی نامید. این قضاوت تاریخی برای چهل سال از حاکمیت بورژوازی برای نفرت زدگی یک ملت در طول قرنهای طولانی کفایت خواهد کرد که زیر سایه فقر و بی حقوقی و در فقدان کوچکترین تلاشی جهت ثبت کوچکترین رد پا از قربانیان خود، تا عشق مبارک شان کشید از تبار کارگر را در میان دستگاهها لت و پار کردند، معادن و ساختمان سازی را به گورستان کارگران تبدیل ساختند، دستمزدها را پرداخت نکردند، از حق بیمه و بازنشستگی آنها دکان دزدی باز کردند. این غیر ممکن بود جز با همراهی دستگاه تبلیغی و رسانه هایی که فقدان وجدان نقطه مشترک زندگی انگل و ارشان را شکل میداد.

از جنبه لازم برای یک پرچمدار بهبود اقتصادی زندگی کارگران زن در چهارچوب خود حکومت برخوردار باشد، به استقبال این پدیده رفته است. در واقع کارگران زن در ایران بدل فمینیستی شوراهای اسلامی کار را وبال گردن خود می یابند. علیرضا محبوب این جریان اشرف گرامی زادگان است. با پرچم "زنان باید امیدشان را از مردان سیاست قطع کنند" خانم فرشته علی مراد دبیر "ائتلاف اسلامی زنان" (با سایت رسمی شبکه ایران زنان) از سخنگویان آن است. خامنه ای خود بر مصدر این جریان نشسته است .

مساله اصلی اینجاست که پدیده کار و اشتغال زنان نه با ابتکار و یا تسهیلات جمهوری اسلامی بلکه در مصافی سخت با قوانین اسلامی و بر متن سود جویی وحشیانه بورژوازی به پیش رفته است. کارگران زن در ایران مار خورده بازار کار و افعی شده رویارویی با فرهنگ ضد زن اسلامی و مردسالار میتواند سر منشا خون تازه در رگهای جنبش کارگری ایران باشند. بررسی تحولات درونی طبقه کارگر، بررسی پدیده فمینیسم اسلامی - اقتصادی تازه پا و سیاستهای طبقه کارگر موضوع این نوشته است .

ایران سرزمین رویایی تولید و ثروت

"اقتصاد بحران زده ایران" نقطه عزیمت بخش اساسی و تقریبا تمامی اپوزسیون سیاسی جمهوری اسلامی است. در ترسیم بن بست و شور بختی این جریانات همین قدر کافی است که خود این حکومت و کل طبقه بورژوا در ایران بسیار روشن تر، جامع تر و واقعی تر بر عمق بحران تاکید دارند. هر چقدر که سرمایه در سطح جهانی در در بحران بی سابقه حیات چرکین خود دست و پا بزند، هر چقدر هم به زعم اپوزسیون ضد رژیم ناسیونالیست ایرانی "یک مشت آخوند دزد نفهم" اقتصاد ایران را به فنا برده باشند، هیچ تغییری در واقعیت ساده سرسام بی انتهای تولید و آنهم بر مبنای مدرن ترین روشها و سیاستهای سود و استثمار کاپیتالیستی جهان امروز در ایران نمیدهد. طبقه کارگر ایران در زیر سایه بختک یک حکومت ارتجاعی اسلامی و در دل سازمان یافته ترین شبکه سرکوب ضد کارگری مبتنی بر یک شالوده اسلامی راه به جلو باز کرده است. بر دوش طبقه کارگر ایران یک ماشین عظیم تولیدی بدون وقفه در گوشه گوشه آن جامعه ثروت و مکنت آفریده است. این همان استخوانی است که در گروی حکومت و طبقه بورژوا در ایران گیر کرده است. دینامیسم تحولات اجتماعی و طبقاتی جاری

تاکید بر زمینه‌های فوق از آن جهت لازم است که بتوان بر متن شرایط ذکر شده شمرده و توأم با آرامش به عرصه زنان طبقه کارگر پرداخت. شواهد رسمی در ایران، تا آنجا که قوانین و اسناد و رسانه‌ها مربوط باشد همگی حاکی از آنست که زنان از عرصه تولید به گوشه خانه رانده شده و به اموری که کلاً خانه داری نامیده میشود محدود گشته‌اند. مطابق آمار رسمی و بنا به مندرجات مجله اقتصاد زنان بترتیب در سالهای ۸۰، ۸۴، و ۸۸ به میزان ۱۲ درصد ثابت مانده است. در طی این سالها رشته‌های دانشگاهی متعددی و از جمله رشته‌های معماری و معدن بر روی زنان بسته شد. علارغم وعده‌های خاتمی و احمدی نژاد و سپس روحانی بجز چند مقام از جمله شهردار زاهدان و معاون در کابینه‌ها تغییری در شرایط کاری زنان ایجاد نشد. اما این همه حقیقت بازار کار ایران را بدست نمیدهد. قبل از اینکه در پی رد پای کار زنان به سراغ بازار کار غیر رسمی برویم هنوز باید در بازار نیمه رسمی مکث کرد.

با موج بیکارسازیها بخش بزرگی از تولیدات به خانه کارگران منتقل گردید. چه در چهارچوب طرحهای دولتی کارآفرینی و چه بدنبال ابتکارات فردی (در واقع شرایط تازه کارفرمایان برای بهره برداری از کار ارزان) موجی از تولیدات بصورت کارکنتراتی و در چهارچوب کار خانگی و اساساً متکی بر نیروی کار زنان (علاوه بر وظایف قبلی خانه داری) شکوفا گردید. کار در طول یکی دو سال کارگاههای بافندگی دود شده به هوا رفتند. انتقال تولیدات از ساختمان پلاسکو فقط یک نمونه است. بسته بندی و مونتاژ قطعات الکترونیک نمونه دیگر آن باید ذکر گردد. تهیه مواد خوراکی، سبزی خشک و امثال آن که کم کم به یکی از صادرات مهم ایران تبدیل گردید اساساً از تولیدات خانگی زنان سرچشمه گرفته است. در این رشته فرشبافی‌ها مهمترین بخش نیروی کار زنان را بخود اختصاص داده است.

هیچ کس هیچ اطلاعی از تعداد حتی نسبی قالی بافان در دست ندارد. در سالهای ۸۵ تا ۹۰ سرشماری قالیباافان در چهارچوب طرح بیمه درمانی خود را به ثبت مرد خانواده محدود ساخت. دولت رسماً سهم پرداختی بیمه شدگان را بالا کشید و از بیمه آثری بر جا نماند. حدس زده میشود قریب یک میلیون زن بعد از نفت، بزرگترین صنعت صادراتی ایران را سر پا نگه داشته‌اند. شرایط کار جهنمی جسم و روح زنان قالی باف را از همان سنین ۳ تا چهارسالگی مورد حمله قرار میدهد. فرش تولید شده مرد

خانواده را بعنوان طرف حساب خود برسمیت میشناسد. در ادامه بحران و افزایش بیکاری‌ها قالی بافی را از یک حرفه مختص به مناطق روستایی اینبار به یک حرفه شهری نیز تبدیل ساخت.

زنانه شدن بخش غیر رسمی اقتصاد ایران
وزیر کار در اظهارات خود به بخش غیر رسمی اقتصاد در ایران رسمیت بخشید. وزیر کار سهم این بخش اقتصاد را سی درصد کل بازار کار در ایران اعلام کرد. "شمار شاغلان کشور را ۲۲ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر اعلام کرد و گفت: ۱۶ میلیون نفر در مشاغل رسمی مشغول به کارند و ۶ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر مشاغل غیررسمی دارند." (سخنرانی در همایش گذار از اشتغال غیر رسمی به رسمی، خیرگزاری ایرنا، بیستم اردیبهشت ۱۳۹۵). بنا به عرف عادی صرف اقرار مقامات به پدیده غیر قانونی نشانه ضعف صاحب منصبان در دفاع از قانون و اجرای آن، باید یک رسوایی و سرشکستگی تلقی شود. اینجا ایران و جولانگاه جمهوری اسلامی است و آب از سر وزیر کار آن گذشته است. مگر نه اینست که خود وزیر کار موتور محرک قراردادهای موقت و دستمزدهای زیر خط فقر و سرکوب کارگران معترض است؟ مگر نه اینست که تمام این موارد باصطلاح در قانون ممنوع پیش بینی شده است؟ مسأله مهم اینست که وزیر کار اعلام میدارد که بخش غیر رسمی اقتصاد به نفع اقتصاد ایران است. او بخوبی واقف است که بخش غیر رسمی اقتصاد جهنمی است که هیچ ضوابطی بر آن حاکم نیست، به این معنا که از سیاهی بازار کار تحت فرمان ایشان با قراردادهای سفید و ساختار شاگرد و استاد و همچنین دستمزدهای عقب افتاده هنوز باید پیه رنگ بالاتری را به تن مالید.

این بخش از بازار کار زنانه است و غیر از زنانه نمیتوانست باشد. این بخش از بازار کار غیر رسمی است، دقیقاً به این خاطر که به کار زنانه متکی است و غیر رسمی است که بتواند به کار زنان متکی شود. بازار غیر رسمی اساساً زنانه کار ابداً محدود به ایران نیست. نیجریه، چین، لهستان، آفریقای جنوبی در این بازار از دو دهه پیشتر با سازمانهای کارگری در دفاع از حقوق زنان شناخته شده هستند. سازمان جهانی کار اسناد مفصلی در این زمینه در سابقه کار خود گرد آورده است. مخرج مشترک همه این بازار کار و از جمله در ایران در این نهفته است که کارفرما با تکیه به وجود خانواده، مسئولیت زن در حفاظت از کودکان، سرپرستی مرد خانواده و تلنباری از کثافت

تبعیض جنسی و فرهنگ مردسالارانه فرجه ای را سراغ دارد که زن از آخرین رمق جان و روح او سود و استثمار سازمان دهد. در ایران بازار کار زنانه بمراتب سودآورتر است چرا که نفس وجود کارگر زن، زن کارکن، غیر رسمی است. این زن مایملک شخص دیگری است، حق کار کردن ندارد، حق طرف شدن با کارفرما را ندارد تا چه برسد مدعی دستمزد و حق گردد. علاوه بر زمینه‌های ذکر شده هنوز باید چند فاکتور دیگر در بازار کار غیر رسمی که مستقیماً کارگر زن را در موقعیت آسیب پذیر قرار میدهد را بر شمرد:

تعرض جنسی: اینگونه مشاغل عمدتاً در محیطهای بسته و در خدمت کارفرمای معین صورت میگیرد. فرهنگ مرد سالار و ترس از مقوله آبرو که بهر صورت و همواره زن را بدکار و مجرم بحساب میآورد، عملاً زن کارگر را به بازیچه دست کارفرما تبدیل میسازد.

کارکنتراتی: این مشاغل نه به استاندارد معین بلکه به رضایت کاملاً دلخواه و دقیقاً هردنبیل کارفرما گره خورده است.

فقر: تمام "خاصیت" کار غیر رسمی در بی پناهی مطلق کارگر مربوطه است. اظهارات طلابی وزیر کار از آنجایی مهم است که دولت با تمام هیبت خود جار میزند سی درصد جمعیت کارکن جامعه را بدون هیچگونه حفاظتی به بردگی میسپارد. نه حداقل دستمزد، نه شرایط کار تعریف شده، نه بیمه، نه سابقه ثبت شده کار ... بخصوص برای یک زن با مسئولیت نان آوری خانواده جز به معنای تسلیم مطلق نمیتواند باشد.

با احتساب ۱۲ درصد شراکت اقتصادی رسمی زنان، بعلاوه یک میلیون نفر قالی باف و سی درصد بازار کار غیر رسمی عمدتاً از زنان کارگر جامعه ایران را با یک طبقه کارگر متشکل از حداقل چهل درصد زنان کارگر بدست میدهد. این پدیده، این روند و این زنان شالوده‌های طبقاتی را از هم اکنون دگرگون ساخته‌اند.

شکاف در کف کشتی بنیادهای اسلامی سرمایه

مطابق نسخه اسلامی حکومت سرمایه در ایران، بنا بر نسخه تبعیض و بی حقوقی زن بعنوان ستون اصلی جهل کل طبقه کارگر قرار بود زن خانه نشین شود، مرد خانواده نان آور باشد، قرار بود زن زیر چادر تسلیم و عفت مرهمی در مقابل خفت و تسلیم و در یوزگی مرد کارکن در بارگاه سرمایه باشد؛ اما در عرض ده پانزده سال کف این کشتی شکاف برداشت. بحران اقتصادی و به عبارت دقیق تر مقتضیات کارکرد و سود

آوری سرمایه نسخه اسلامی را نپسندید. بیکاری نفس طبقه کارگر در ایران را ربوده است. از همه آنچه زمانی انقلاب اسلامی شناخته میشد از همه آن توهمات و باورهای ساده لوحانه به نعمات مادی و معنوی جز ناباوری و حتی کینه به یک حکومت که نه میخواد و نه میتواند توده زحمتکش را از فقر نجات دهد؛ باقی نمانده است. بیکاری در دنیای واقعی مردانی که میبایست نان آور خانه باشند را به دشمن حکومتی تبدیل ساخته است که آنها را در مقابل وظیفه و تعهد خود ناتوان، و آنها را در چشم اطرافیان خوار میسازد. سالهاست که تصویر مرد نان آور یک افسانه است. امروز نسل دوم جمعیتی از طبقه کارگر پا به سن اشتغال میگذارد که اساسا پدر خود را جز با بیکاری بخاطر نمی آورد. زن با یک نقش فعال اقتصادی تا چه رسد به زن در نقش تامین اقتصادی در جمهوری اسلامی نمیتوانست به کمتر از یک زمین لرزه رضایت دهد، ابعاد این زمین لرزه خشت روی خشت در اخلاقیات و مناسبات درون خانوادگی تا نقش زن در ساختار اجتماعی را نگذاشته است.

آمار رسمی حکایت از دو میلیون زن سرپرست خانواده دارد. اینها زنانی هستند که مراجع دولتی و رسمی نتوانسته اند هیچ فرد مذکری را بعنوان قیم برای آنها بترانند. این زنها شهروندانی قائم به ذات طرف حساب دولت، مجاری قانونی و کارفرما هستند. در جامعه ای که قانونا شهادت زن از ارزش ساقط است و تازه در صورت اثبات جرم، دیه او نصف مرد است؛ در جامعه ای که زن حق کار ندارد، تماس در خارج از خانه بنا به تعریف جرم، و مرد خانواده در تعیین و اجرای مجازات از قانون جنگل دست بازتری برخوردار است، تنها گوشه ای از جهنمی است که قریب چهل سال آزرگار در آن جامعه سازمان داده شده است. در ساختار تولیدی اجتماعی در ایران، تا آنجا که به زنان مربوط میشود هنوز باید جمعیت بزرگ زنان خانه دار را اضافه کرد. این زنان که بالغ بر سه تا چهار میلیون نفر تخمین زده میشوند، در عین برخوردار از "اقبال" وجود یک شوهر اما برای تکمیل درآمد نان آور مرد خانواده به صورت نیم یا تمام وقت، تماما و یا بخشا در خانه با بازار کار درگیر هستند. بخش بزرگی از زنان تحصیل کرده اسیر این بازار کار بوده و میباشند.

زنان در انقلاب صنعتی - از نو!

تاریخ تکوین کاپیتالیسم و غلبه تولید مبتنی بر سرمایه در تمامی کشورها با دو پدیده،

یکی رهایی دهقانان از مناسبات فئودالی و همچنین دیگری رهایی زنان از کنج خانه مترادف است. "رهایی" چه در مورد دهقانان و چه در مورد زنان در بنیادی ترین هدف خود برداشتن موانع قانونی برای پیوستن توده های عظیم به طبقه کارگر روز مزدی را تعقیب میکرد. در مورد ایران اصلاحات موسوم به انقلاب سفید سال ۱۳۴۸ پاسخ گوی همین پیش شرط های رشد سرمایه بود. "انقلاب ارضی ایران" یا به عبارت دقیقتر "رفرم ارضی" هر چه بود از بالا و با اجرای قوانینی در راستای خلع ید فئودالها، تجدید تقسیم زمینها و مهمتر از همه برسمیت شناخته شدن حق شهروندی کامل فرد دهقان و خانواده او برای انتخاب آزادانه محل سکونت به سرانجام رسید، و برای میلیونها نفر سر منشاء یک زندگی نوین گردید.

نا گفته پیداست "رهایی زنان" در این پروسه به این سادگی ممکن نبود. قوانین اسلام زده جامعه فئودالی تا خرخره اساسا با نفی و ضدیت با موجودیت اجتماعی و ضدیت با هر گونه حق فردی برای زنان همراه بود. بر خلاف ادعای تاریخ نگاران پهلوی "رهایی" زنان از چنگال قوانین و مناسبات اسلامی حتی در همان چهارچوب "رفرم ارضی" نه در دستور قرار داشت و نه به اجرا درآمد. صد البته همانقدر که نیازهای سرمایه حکم میکرد، نظارت قانونی بر آموزش و پرورش عمومی زنان، آزادی پوشش، انتخاب شغل و برخورداری از امنیت اجتماعی برابر سدی در مقابل تعرض اسلامی به زنان را فراهم آورد. همانقدر کافی بود که نیروی اجتماعی زنان بعنوان بخشی از طبقه کارگر مهر خود را بکوبد. در همین رابطه باید چند مساله محوری را مورد تاکید قرار داد که در روندهای بعدی تأثیرات بسزایی از خود بجا گذاشت:

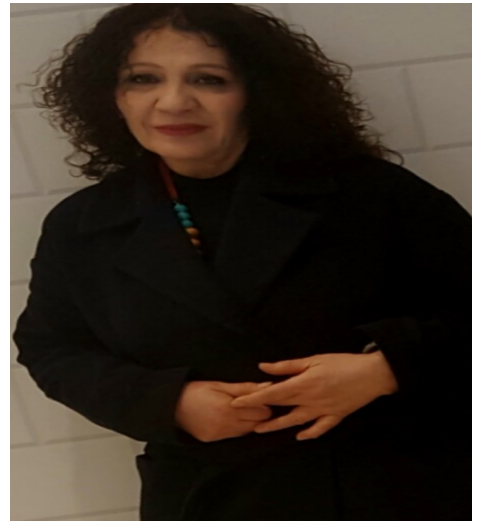
یکم: رفع حجاب پهلوی اول و انقلاب سفید پهلوی دوم تا آنجا که به زنان مربوط باشد بسیار الکن، محدود و سازشکارانه بود. بخش مهمی از قوانین اسلامی از جمله حق مرد در چهار زن و قوانین ارتجاعی ارث بقوت خود باقی ماند. آموزش اجباری مذهبی و در اکثر مناطق مدارس جداگانه برای دختران و پسران، رواج مناسبتهای مذهبی از کانهای رسمی و دولتی راه پیشروی زنان را با دشواریهای تعیین کننده روبرو میساخت. همه آن تعرض اجتماعی به اسلام در عرصه زنان را نه به حساب اسلام نوع پهلوی بلکه باید به حساب بقایای جنبش اساسا چپ و مدرنیستی حوالی مشروطیت، از حزب کمونیست اول، فرقه آدمیت، پیشه وری تا صادق هدایت نوشت.

دوم: طبقه بورژوا در ایران هرگز با رهایی زن همگامی نشان نداده است. طیف بزرگ روشنفکران تا مغز استخوان اسلام زده با یک فرهنگ مرد سالارانه همواره مانع جدی در مقابل رهایی اجتماعی زنان ایجاد نموده اند. جلال آل احمد و صادق چوبک مشاهیر این جریان، و تنگسیر و داش آکل سنبل های قهرمانان آنهاست. قهرمانانی که از سر ولنگاری زنان پا به شهر نمیگذارند و یا آنجا که سر و کله شان پیدا شود تنها چیزی که نظرشان را جلب میکند ناموس و چادری نجات بخش بدور آن است. بهترین زنان در فرهنگ اینها زنی است در آشپزخانه و یا در حال شستن لباس، و صد البته که فرزندان خود را به صبر دعوت میکند. در ۹۹ درصد از تراوشات فکری این الیت ادبی (که اتفاقا خود به تعهد روشنفکرانه شان درر قبال جامعه معاصر خویش به آن مینازند) پدیده ای با هویت کارگر یافت نمیشود، طبعاً از استعمار خبری نیست، اثری از حداقل کوشش برای تشخیص آلام زنان ناشی از موقعیت اجتماعی - اقتصادی آنها پیدا نیست و بطریق اولی رابطه ای میان بهره کشی از زنان و هر گونه افقی برای هر گونه رهایی برای آنها متصور نیست. به این ترتیب بنا به قاموس صد سال ادبیات فارسی دامن سرمایه در ایران از هر گونه بهره کشی و ستم نسبت به زنان پاک است!

سوم: رشد سرمایه هرگز کفاف گسترش نیروی کار زنان در مراکز تولیدی را نداد، بحران دهه پنجاه این روند را سد کرد و بیکارسازیهای دهه شصت بسرعت از ابعاد اشتغال زنان کاست. تا این مقطع صنعتی شدن و غلبه سرمایه در ایران تا آنجا که به زنان طبقه کارگر مربوط باشد آنها را اساسا بصورت انبوه زنان خانه دار متمرکز در محلات فقیر کارگری و حاشیه شهرها مشخص ساخته است. ملزومات و پیش شرطهای یک سرمایه داری متکی به نیروی کار ارزان و بنوبه خود فقدان تسهیلات عمومی که فشار کمر شکن نگهداری از کودکان و خانه داری را کاهش دهد، از طرفی و باز گذاشتن قانونی دست نیروهای مذهبی و مساجد در این محلات از طرف دیگر؛ هیچ وقت امکان و فراغت لازم برای شکل گیری فعالیتهای روشنگرایانه و حق طلبانه در میان زنان طبقه کارگر را بدست نداده است.

بدون در نظر گرفتن موارد فوق غیر ممکن است بتوان درک درستی از جامعه ایران در ماورای قریب پنج تا هفت میلیون پرولتاریای زن بدست آورد. این یک تغییر دمگرافیک نیست. کافی است ترکیب و ساختار تولیدی

ادامه در صفحه ی 9

تن پوش های یکسان
مهرنوش معظمی گودرزی

تاریخ زندان یکی از ننگ‌آورترین نشانه‌های استبداد و خشونت در دوران پهلوی و جمهوری اسلامی است.

فرستادن آدمها به زندان شرایط را ارتقاء نمی‌دهد، بلکه تنزل می‌بخشد با گرفتن آزادی، تخریب خانواده، وضعیت اقتصادی مجرم را نیز به شرایط نکبت باری سوق می‌دهند.

در دهه 60 بسیاری از هم وطنان ما بجرم فحشا، قچاق، قتل زندانی و یا اعدام شدند. ما این اخبار را می‌شنیدیم و یا می‌خواندیم، ولی بی‌شک ترجیح می‌دادیم که آنچه را اتفاق می‌افتاد از یاد ببریم. کشتار وحشتناک سال 60، پیشرفت جنگ، آوارگی جنگ زدگان، قتل وعام کودکان، نوجوانان، جوانان، تعداد بیشمار معلول جنگی، بیکاری، گرانی، صف‌های طولانی گوشت تا نفت و رشد تورم، انرژی زیادی را از ما گرفته بود که دیگر رنج این انسانها (مسائل جانبی) به شمار می‌آمد. بنابراین برای ما جا دادن این آدمها در بحث‌ها و مسائل سیاسی غیر ممکن و غیر منطقی بود. ما در نگاه کردن به این فشر مجرم محتاط و مراقب بودیم و یا بی‌اعتنا به آنها که دادگاههای انقلاب سرنوشتشان را در شب و کف و سپیده دم می‌ریسید. ترسناک‌ترین و ژرف‌ترین واقعیت‌ها این بود که؛ به علت موضع ضد زن که رژیم اسلامی از همان روز اول اتخاذ کرد، و زنها را خاموش و در حد تولید مثل و بردگی نگاه داشت و همواره خشونت را از طریق انکار، حجاب اجباری، اخراج از کار، ضرب و شتم، شکنجه، صیغه، زنا، محارم، تجاوز، زندان و اعدام را بر زنها وارد می‌کرد، با

دوست من فقط یک زن جوان معمولی بود!!
هنگامیکه منی بوس دادگستری در مقابل زندان قصر توقف کرد، چشمان زری را دیدم، که در آتش اخگرهای اضطراب می‌سوخت. در آن دم او میان حقیقت و امید ایستاده بود و من وامانده بی‌آنکه خود بخوام، بی‌هیچ صدایی می‌گریستم و بسته شدن در زندان را تماشا میکردم، رفتن بهترین دوستم را به زندان عمومی که یک فرهنگ بیگانه و ناآشنا برای من بود. زری یک زن معمولی از یک خانواده سنتی نیمه مرفه بود. عروس زیبایی 21 ساله که در بهار 17 زندگانی خوش برفته در جامعه عروسی به کوی پسرعمو تا در آنجا در جشن پیروزی عشق در کنار شمعدانیهای خانه برقصد و به انتظار شگفتن گلهای شمعدانی با لبخند بزرگ آرامش بخسبد، دریغ که پسرعمو به سفر کسب علم برفت و بعد از گذشت چند ماهی برای دلدار پیام جدایی فرستاد. سپس آن شد که شد و نقد طلاق زری در خانه‌های کنجکاو جای گرفت. زری آنزمان 18 ساله بود. بیوه جوان بی‌آنکه خود بخواد به پیکار با عالم در آمد. شمشیر تیز و برنده بیوگی درونش را می‌برید، سوزش زخم‌ها تلخ و کشنده بود که چاره دید باز با پوشیدن جامه عروسی پرچم صلح را در بالای بام برادرها و قوم و خویش به فراز درآورد و بدین خاطر به بستر مردی دیگر خزید، شاید اینبار غنچه‌های عشق در گلدان این عهد فرمایشی شگفته شود، حیف که بس بی‌خبر از توطئه‌های فرهنگ جامعه اسلامی و سنت‌های حاکم بر جامعه بود. اینبار شوهر آینده‌اش، فرمایش به عروس کرد که مبادا کس و کار داماد از راز ننگ بیوگی او با خبر شوند. ! چاره چه بود؟ مگر می‌شد که با شناسنامه و مدرک گناه بر سر سفره عقد نشست؟! پول همیشه کارساز است. کارمند یکی از ادارات ثبت احوال حومه تهران شناسنامه‌ای جدیدی به آنها فروخت و با آن شناسنامه مراسم عقد انجام شد. چشم انداز زندگی آرام بود. شوهر دوم زری مقیم اطریش بود و زری برای پیوستن به او باید گذرنامه خود را تمدید می‌کرد. زری فقط یک زن جوان بود.
زری در یکی از دادگاههای دادگستری تهران به جرم جعل اسناد دولتی و استفاده از آن به سه سال زندان محکوم شد و در یکی از روزهای آفتابی بهار سال 62 بود که دوره محکومیت زری آغاز شد. آنروز گنجشک‌ها بیحال می‌خواندند و در بیرون از زندان قصر، آنسوی خیابانها مردم درحال رفت و آمد بودند. زندگی روال عادی

زندگانی زنها تزارذیهای خوانده نشده نوشته شد. زنها مجرمی که آگاهانه و یا نا آگاهانه در انجام اعمال خلاف قانون دخیل شده‌اند. اکثریت این زنان متعلق به اقشار کم درآمد و محروم جامعه بودند که تحت آپارتید جنسی و تحمل بیرحمترین اعمال خشونت آمیز به اسارات باندهای قچاق درآمده بودند. اما از همه بدتر برخورد های مردم عادی و افراد روشنفکران و فعالین سیاسی با اینگونه زنان بود. این زن بچه ای می‌زایید ولی ما به چشم مادر به او نگاه نمی‌کردیم. آن گل سرخ عشق را به او نمی‌دادیم. ذهنیت آلوده به اخلاق، ما را از آنها دور می‌ساخت و با انزجار آن زن زد، قاتل معتاد قچاقچی را هرزه و فاحشه و مضر برای جامعه می‌خواندیم. در باورهای ما آن مرد قچاقچی خارج از اینکه یکی از سوداگران مرگ بود، اما رل پدری و همسری او را می‌پذیرفتیم. اما در مورد یک زن مجرم رل جنسی او شکل می‌گرفت، آنچنان قوی که اگر رژیم نان را از او گرفت، ما هوا آزادی را از او باز گرفتیم و در های محافل اجتماع را بر او باز نمی‌کردیم، با این استدلال که باید سایر زنان و مادران سربزیر و نجیب از گزند این شیاطین در امان باشند. و بدینگونه آنها را در چنگال خونین جمهوری اسلامی رها سپردیم!
و امروز در سرزمین غربت؛ دور از آن ناامنیها در چشمان خسته من خاطره به زندان رفتن بهترین دوستم در سال 62 تصویر می‌شود. افکارم دوباره به ایران باز می‌گردد، به سوی، آن زنان ساکن دهکده محرومیت، زنانی که از نظر مالی در فقر بسر می‌برند، آن کودکان که غالباً بی‌داشتن پدر و مادر و یا غیبت یکی از والدین بزرگ شده‌اند، آن دختران بی‌پناه که تن به ازدواج‌های اجباری می‌دادند؛ آن زنان مکتب نرفته که فاحشه‌های ارزان می‌شدند، و سایه آن زن که بمنظور تامین معیشت خانواده با بسته‌ای هروئین در کوچه خاکی به انتظار خریدار با گردنبندهای از گوهرهای سیاه دلهره‌بازی می‌کرد، آن زنان جوان که از خانه فرار می‌کردند بسوی جامعه بشری، زیبایی، جستجوی آن پیراهن زیبای سرخ و برای پیدا کردن و انتخاب آن زندگی دلخواه! و امروز اندیشه من دور از سرزمین لاله‌های پرپر شده بدنبال یک سؤال می‌رود! این زنها مجرم که زیر یوغ حکم اعدام و یا سنگسار جان‌کنند یا خواهند کرد؛ جنایتکار هستند یا چشمه‌ایثار عشق و وفا

خود را در پیش داشت . ولی زری باید به سیاهچال زندگیش گام می نهاد! چه بدبختی ! حالا کابوس به خود شکل حقیقت را می گرفت..

زندان قصر در این دهه فقط اختصاص به مجرمین جنایی داشت . دیگر هیچ شانس برای زری نبود . مامورین آخرین تشریفات ورود او را به زندان انجام میدادند. زری با چرخیدن و بسته شدن در زندان متوجه عوض شدن ناگهانی رفتار و برخوردهای ماموران زندان شد . نگهبانان که تا بحال آرام و مودب بنظر میامدند ، او را با اهانت و خشونت به سوی در بند میرانند . دیگر او زری نبود ، بلکه یک مجرم بود. زری دلواپس و دلواپس بود (چه جای دلگیری) . بزحمت پاهایش را برمیداشت و وقتی او رادر بند جای دادند ، احساس میکرد که چون برگهای پائیزی فرو می افتاد و زمانی که افتاد آن چهره های انسان نما آن صورتهای زرد ، با روسریهای بی رنگ ، آن سرو صداهای زنها ، دندانهای بقروچ قروچه ، کلمات نامفهوم ، حرکات عجیب زندهای زندانی ، قشقرق بچه ها ، کثافت آن آدمها ، سلول ها و لوازم زندگی از چشمانش به بالا شد و در ذهن سرگردانش نشست! آزادی دور می شد و او از جهان جدا می شد. باید با این جانورها زیر این سقف زندگی میکرد . زری از همان روزهای اول دانست که زندگی در آنجا یک نمایش روانی بود که بازیگرانش در بدترین شرایط انسانی و با کمترین امکانات باید ادای آدمها رادر می آوردند. زندانبانان آنها را سلیطه ، جنده ، لکاته ، دزد می نامیدند . زندانبانها باید در صف نماز می ایستادند و صبحها ، وقتی که مردم عادی زندگی روزانه خود را آغاز میکردند ، صفی از زنان باید برای تهیه تجهیزات جنگ به بیگاری می رفت . کاری مشقت بار! و شبها وقتی که بی رمق از کار به بند باز می گشتند و پس از انجام نماز ، بالاخره می توانستند لحظه ای دور هم بنشینند تا بفراغت در شکم های گرسنه خود سوپی بی گوشت خالی کنند و نانها برای بچه ها ذخیره می شد. غذا ی زندان مزه ای نداشت و در لحظه ها هم رنگی از شادی نبود . گاه گاهی نگهبانان درها را باز می کردند و زندانبانها چند قسمت می شدند . وسایل زندانبانها مورد بازرسی قرار می گرفت ، البته بعضی از زندانبانها از این خصومت و تجاوز مصون بودند ! واز انگورهای رسیده از بیرون شراب می ساختند . آن تعداد زنها هرگز لو نمی رفتند. ولی بدا بحال بقیه زندهای زندانی که حتی سیگار اضافی در لوازمشان پیدا

می شد. زری از این مسئله سر در نمی آورد . با این همه خندیدن برای آن زندهای زندانی آسان بود که گویی در خانه های خود بسر می بردند ، بدون هیچ شکایتی همه بدبختی ها را تحمل می کردند . حتی در آن لحظه که از درد مشت و لگدها قادر به حرکت نبودند ، روی زمین چمپاته میزدند و با ناله برای کودکان خود لالایی می خواندند .

مریم زندانی محکوم به اعدام نوه یکساله خود را در آغوشش می خواباند و دختر مریم این زن 19 ساله خیره به سقف نگاه می کرد و گاه او هم چون فرزندش سرش را روی پاهای مادرش مریم می گذاشتو سایر زنها مثل مرده هزار ساله می خوابیدند و زری که از خوابیدن زیر یک سقف با زنان قاتل وحشت داشت بیدار می ماند . هنوز همان خواهش بزرگ رادر خود داشت ، فرار از آن محیط ، از آن آدمها و از جهنمی در دل تهران ، تمام شب روی زمین خشک سلول در خاطرات گام می زد. با لهای قوی عشق هنوز دل غمگینش رادر بر می گرفتند و به او ج آسمان آبی می برند ولی بیکیاره سقوط میکرد

دران تلخی جدایی پرتاپ می شد . طعنه نگاههای شهوت آلود مردان و تقاضاها ، بسترهای هوس مردان متاهل! با مهر بیوگی در جامعه برای او بهایی نبود . اشک و ناله مادرش که ترس داشت

بیوگی زری ابروی خانواده و شهرت نیک پسرانش را به خطر بیندازد و از سپیده صبح تا تاریکی غروب وحشت خود را تکرار می کرد و تکرار می کرد!!

..زری در رسیدن به این نقطه از زندگی شدیدتر می گریست، که گاه خواب آن جسم های خسته را می برید . ولی یک شب گریه نکرد ، فریاد زد و خود را به طغیان روح سپرد ، به بالا شد ، به پائین، قطار یادهای خیس از خون جگر در صبوری او جاری می شد. بند بیدار شد . صداها سکوت شب را برهم زد . در همین وقت فرصتی شد برای کودکان که در تاریکی به پس مانده های غذاها و شیرینهای زندانبان پولدار دستبری بزنند . زنی یکی از این بچه ها را یک سیلی خواباند و مادرکودک موهای چرب زن را کشید . جامه هر دو زن دریده شد . زندانبانان خشمگین به بند ریختند . بسوی زندانبان هجوم آوردند . زری متوجه آمدن نگهبانها نشده بود و همچنان جیغ می کشید . دو نفر زری با لگد زری را روی گلیم زیر و رو کردند. زری نتوانست از جای برخیزد . جیغهایش که از یک عذاب دیرینه بیرون میزد ، وحشتناکتر شده بودند . دو زن نگهبان او را روی زمین کشاندند و لگد ها

زری با ناتوانی و فرسودگی روی زمین سلول انفرادی افتاده بود و در تاریکی فکر می کرد که فعلا در چنگال سیستم بود با همان رخت چرکین زندان! دیگر جای خواب و رویا نبود . او یک زندانی بود . باید انتظار هر چیزی را داشت . خیلی احتمال داشت که وضع او وخیم تر شود. باید هر لحظه انتظار می کشید که بازجو در مقابل او سبز شود با اتهامات ساختگی و نگهبانی با شلاق جدائی ناپذیر از پوست و گوشت ! او کاملا تنها بود تنها و جانش در شب سیاه به خود می پیچید و می اندیشید به آن زنان هم بندش که به غلط فکر میکردند که در قید حیات هستند که مثل حیوانی میزیستند با چشمهای که از انتظار و امید برق میزدند با آن چینهای اطراف دهان که نشان از اضطراب پنهان و دایمی بود، با قامت های خمیده شده با چهره های که هر ساعت تغییر می کرد و لاغرتر ، رنگ پریده تر و مستتر می نمود ، با مو های پژمرده و دهان کج و کوک که می خندید و ترانه غمگین سرنوشت را زمزمه می کرد ، با فداکاریهای کوچک خود ، آن روزهای که نوبت حمام خود را به زری میدادند ، کاسه و بشقاب او را چون ظروف چینی نفیس در گوشه ای امن میگذاشتند که از شپش آنها در امان باشد با آن اشک و ناله مریم زن آرامی که بزودی زیر جوبه دار میرفت!

آه چرا باید مرد! آنهم در سن چهل سالگی

ولی مریم تو تریاک و هروئین می فروختی
ادامه در صفحه ی 14

با سلام و تاسف
ندا حسینی



وزیر داخله افغانستان اعلان کرد که فرخنده کاملاً بی‌گناه بوده، اما در صورت ارتکاب جرم نیز باید توسط پلیس دستگیر و به وسیله مراجع قانونی مجازات می‌شد نه توسط مردم. وزارت حج و افغانستان نیز تأکید کرد که فرخنده مرتکب هیچ جرمی نشده است امام جماعت مسجد که از قاتلان فرخنده حمایت کرده بود اکنون رسماً عذرخواهی کرده است، ملای دعانویس اعتراف کرده که

به دروغ فرخنده را متهم به آتش زدن قرآن نموده، تحقیقات وزارت حج و اوقاف کشور هم نشان می‌دهد در روز حادثه هیچ قرآنی به آتش کشیده نشده، همچنین فرمانده پلیس کابل در مراسم دفن فرخنده (که برای نخستین بار توسط زنان انجام گرفت) حضور یافته و دستور بازداشت تعدادی از قاتلان و همچنین تعلیق پلیسهای خاطی را صادر کرد.

رسانه‌ها به نقل از منابع رسمی مختلف اعلام کردند که فرخنده در آن روز به یک ملای تعویذنویس گوشزد کرده بود که عمل تعویذنویسی مغایر آموزه‌های دینی در اسلام است، پس از آن این تعویذنویس برآشفته شده و پس از یک درگیری لفظی کوتاه با فرخنده به او اتهام می‌زند که وی قرآن را آتش زده و مردم خشمگین نیز او را به قتل می‌رسانند. فرخنده شهید مظلوم همان آزادی بیان و نقد به یک «دعانویس» گردید.

صدای فرخنده اما اکنون، پس از مرگ اش، نه تنها به گوش شهروندان کابل که به گوش تمام جهانیان رسیده است. صدای لرزانی که تکرار می‌کرد: «من بی گناهم!» آنان که آن روز صورت ماه فرخنده را به خاک و خون کشیدند، اکنون خود در انظار جهانیان سیاه روی و بی آبرو گشته اند و باید که در چنگال عدالت گرفتار آیند. چشمان منتظر

فرخنده در پس سرخی خون هیچنان به دنبال عدالت است.

اگر شبکه های اجتماعی و ماهواره ای مستقل نمی بودند، قطعاً ماجرای قتل فرخنده روند دیگری می یافت. در حالی که در جهان سوم مثلث شوم تعصب، جهل و فساد اجازه استیفای حقوق از دست رفته شهروندان عادی را نمی دهد، وجود رسانه های مستقل و آزاد می تواند صدایی باشد برای بی صدایان، برای آنان که فریادرسی جز وجدان بیدار شهروندانی همچون خود ندارند.

در عصر جدید، حتی در جوامع جهان سوم نیز، گردش آزاد اطلاعات مرزهای سنتی را درنور دیده است. به یمن تکنولوژی های دیجیتال واقعیت فجایی مثل قتل فرخنده می تواند میلیونها بار بازنمایی و مشاهده گردد. شبکه های اجتماعی اینترنتی در داخل کشورها یک «جامعه مدنی مجازی» ساخته اند، یک «وجدان عمومی»، یک «هیئت منصفه» متشکل از میلیونها شهروند آگاه و بیدار که اجازه نمی دهند نهادهای سرکوبگر و فاسد دولتی و مذهبی بر روی فجایی از این دست سرپوش بگذارند. اکنون وجدان عمومی جامعه افغانستان، و سراسر جهان، از ظلم ناورایی که در حق فرخنده روا داشته شده است به درد آمده و همگان طالب اجرای عدالت اند.

بعد از ملاقات دیروز بی تاب تر و بی قرارتر شدم. فکر می کردم به داد دخترم می رسند فکر می کردم الان که وقت ادعاها و وعده های آبادی و سامان دادن این مملکت است صدای آنتایم را می شنوند!!!

صدای آنتایم را می شنوند که هوش و حواس جوانیش، زندگی کودکان کار و خیابان بود و در سر پرشور جوانیش، سودای بهبود زندگی کودکان کار را داشت حتی با دستهای خالی!

صدای آنتایم را می شنوند که غمش، غم کودکی که زیر تیغ اعدام است و شادیش شادی جوانی که نجات یافته بود از چوبه ی دار، به بهانه ی جرم مواد مخدر!

صدای آنتایم را می شنوند که تپش قلبش با کوبانی و مقاومتشان و مشتش کوبنده، علیه کشتار و بی رحمی و جنایت داعش و داعشیان! صدای آنتایم را می شنوند که می خواهد ابتدایی ترین حقوق یک شهروند و اینجا زنان، برای انتخاب پوشش را به رسمیت بشناسند!

اما نخیر خبری از مسئولین نیست بیش از اینها سرشان گرم شعارهای تبلیغاتی شان هست و صدای من مادر نگران و پدر غمگین آنتا را نمی شنوند پس رو به همه ی دنیا، رو به همه ی مجامع بین المللی و نهادهای حقوق کودکان و حقوق زنان و حقوق بشر و همه ی رسانه ها که صدای آنتای من باشید. مدام در گوشم نخوانید که الان بخاطر انتخابات زمان مناسبی نیست!

جان دخترم در خطر است صدای دخترم باشید که سکوت در مقابل اعتصاب آنتا بخاطر اعلام برائت و حکم بی دلیل قضایی از خواهرانش ظلم در حق من است!

صدای آنتا_باشیم

صدای
آنتا دایمی
باشیم



مادر آنتا دایمی،
رو به همه ی دنیا، که جان دخترم در خطر است
صدای دخترم باشید
که سکوت در مقابل اعتصاب آنتا ظلم در حق من است!

زندانیان سیاسی و عقیدتی بدون چون و چرا آزاد باید کردند

بیانیه جمعی از زندانیان سیاسی به مناسبت اول ماه مه - بولتن 38 - هوشنگ طرح از گفتگوهای زندان

ما زندانیان سیاسی با اعلام خواسته هایمان به استقبال اول ماه مه میروم

ما جمعی از زندانیان سیاسی در آستانه روز جهانی کارگر، بعنوان کسانی که نمونه ای از محاکمات ناعادلانه و صدور احکام امنیتی بخاطر مبارزاتمان در دفاع از انسانها در زندانیم و بعضا سالهاست که در بازداشت بسر میبریم. با اعلام خواسته های فوری مان به استقبال روز جهانی میرویم و می خواهیم که صدای اعتراضمان را به گوش همه مردم و جهانیان برسانیم.

البته این صدای اعتراض ما تنها نیست. این صدای اعتراض همه کسانی است که در زندانند. این صدای اعتراض همه کارگران، معلمان و فعالین اجتماعی است که بخاطر اعتراضاتشان، به دستمزدهای زیر خط فقر، به فقر و فلاکت و بی تامینی، به تبعیض و نابرابری، به بی حقوقی و نداشتن حق تشکل، حق اعتصاب و آزادی های پایه ای و.. تحت عنوان اقدام علیه امنیت ملی و عناوینی از این دست تحت پیگرد قرار میگیرند. دستگیر و زندانی میشوند و با احکام زندانی طولانی بهترین سالهای زندگی شان را در بند بسر میبرند.

اعتراض ما زندانیان سیاسی به همه این بیحقوقی است. به سیستم ظالمانه دستگاه قضایی است. به سرکوب اعتراضات ما مردم تحت بهانه های امنیتی و محرومیت از پایه ای ترین آزادی ها در سطح جامعه است. میدانیم که مثل هر سال تشکلهای کارگری، فعالین کارگری و اکتیویست های اجتماعی بیانیه ها و قطعنامه های فراگیر خود را میدهند. بیانیه هایی که خواسته های مشترکی آنها را به هم پیوند میدهد و بدون شک خواسته های ما زندانیان سیاسی را هم نمایندگی میکند. از همین رو ما زندانیان سیاسی در زندان رجایی شهر، علاوه بر دیگر قطعنامه های کارگری به مناسبت روز جهانی کارگر که فریاد اعتراض هم طبقه ای های ما را علیه فقر، علیه تبعیض، علیه نابرابری و برای یک زندگی انسانی است و بدون شک امضای ما را نیز همراه دارد، ما امسال تصمیم گرفتیم که با خواست آزادی بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و خواسته های فوری مان که در زیر بر شمرده ایم به استقبال اول ماه مه، روز جهانی کارگر برویم و صدای اعتراضمان را بلند کنیم.

آزادی های پایه ای سیاسی ما مردم را میگیرند. ما را از حق تشکل، حق اعتصاب، حق تجمع، حق آزادی بیان و دیگر حقوق پایه ای مان محروم میکنند، تا بتوانند

اعتراضاتمان را علیه فقر و استثمار و بیعدالتی و برای داشتن یک زندگی شایسته انسان، عقب بزنند. و وقتی هم اعتراض میکنیم و حق و حقوقمان را میخواستیم، با انگ امنیتی مورد تهدید و پیگرد قرار میگیریم و دستگیر و زندانی میشویم. ما با تاکید بر حقوق پایه ای چون حق تشکل، حق اعتصاب، حق تجمع، حق آزادی بیان و آزادی های پایه ای جامعه اعتراض و مبارزه علیه فقر و فلاکت و در دفاع از حرمت و کرامت انسانی را حق بدون قید و شرط همه مردم میدانیم.

ما از همگان می خواهیم که صدای ما را همگانی کنند و از خواسته هایمان حمایت کنند. خواسته های فوری ما به قرار زیر است :-
۱- ما خواستار اعاده دادرسی و باطل شدن پرونده های امنیتی تشکیل شده برای خودمان و تمامی کارگران، معلمان و فعالین اجتماعی هستیم.

۲- ما احکام صادر شده زندان برای خودمان و تمامی زندانیان سیاسی را از مصادیق بارز امنیتی کردن مبارزات مردم علیه فقر و فلاکت و برای داشتن یک زندگی شایسته انسان میدانیم و خواستار لغو فوری این احکام هستیم.

۳- ما خواستار پایان دادن به تهدید، فشار، پیگرد و دستگیری فعالین اجتماعی بخاطر مبارزات برحقشان در دفاع از زندگی و معیشت خود تحت عناوین امنیتی چون

“اخلال در نظم و امنیت ملی” هستیم. به امنیتی کردن مبارزات کارگران، معلمان و فعالین اجتماعی باید خاتمه داد. تشکل، تجمع، اعتصاب، آزادی بیان حقوق پایه ای ماست.
۴- ما خواستار پایان دادن به محاکمات ناعادلانه که هیچ تطابقی با موازین بین المللی ندارد هستیم. دادگاهها در همه جا باید علنی، با حضور هیات منصفه و حق داشتن وکیل باشد. و اینها فقط یک حداقل است. جرم ما دفاع از حقوق انسانهاست و اگر اینها جرم است، با کمال میل برای حضور در یک دادگاه علنی در برابر مردم و با حضور هیات منصفه و داشتن حق وکیل آماده ایم.

و در اخر به عنوان یک خواست اضطراری، ما خواستار پایان دادن به وضع نابسامان زندانها، قرار گرفتن تمامی زندانیان بیمار تحت درمان، حق برخورداری از مرخصی و دیدار خانواده و پایان دادن به فشارهای روحی و جسمی در زندانها هستیم. ما خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و لغو مجازات اعدام هستیم.

ما انتظار بیشترین حمایت از این خواسته ها را از شما کارگران، معلمان، مردم معترض و همه نهادهای کارگری در سراسر جهان را داریم.

امضاء ها: سعید ماسوری، بهنام ابراهیم زاده، حسن صادقی، ابراهیم فیروزی، رضا اکبری منفرد، امیر امیرقلی پور، جواد فولادوند، مهدی فراهی شاندیز، شاهین ذوقی تبار، محمد اکرمی، مهدی امیری، عباس توکلی، علیرضا ناصری، رضا کاهه، امیر حسن وند سیار، اسد محمدی، محسن قندهاری،

اردیبهشت 96





”بهار می آید“ شعری برای نازنین زاغری بهاره شرفی

به هوای این شهر که سرگردان شوی، دستان تو هم، لحظه ای بی درنگ از آغوش تلخ این خیابان می افتد

تا دست سکوت را از دهانت برداری همه هجوم می آورند و تو را به ارابه مرگ میبندند
کاش تو در شوره زار سراب این تنهایی، دل به ناقوس بی رحم مرگ ندهی و مصون بداری
لبخندت را، اندیشه ات را از نامردانی که زبانشان از انسانیت کوتاه است و دستشان به بی عدالتی
دراز

آری حق تو زنده به گوری نیست

پرستوها را که زنجیر نمی کنند

این همه بی عدالتی به قد انکار چه کسی میرسد؟

و نور چشمانت را

میدانم که در گرو ندیدن همسر و فرزندت از تو میگیرند

و تو که در آن سلول کوچک تنگ و تاریک زجه هایت را کسی نشنید باید یک روزنه امید و نور در چشمانت سر باز کند... به وفای
همسرت بیاندیش... به لبخند دخترکت کیسو

شرمنده این نباش که همسر و خانواده اش ایران را آن جور که تو در ذهن داشتی ندیده اند... آن روزگاران طلایی تمام شده است
ما هم سالهاست دلمان میخواهد ایران را جور دیگری ببینیم اما مایی که به پای تعلقاتمان روزهای ناب زندگیمان را بخشیدیم مایی که
شهرمان را جولانگاه سیاست مردانی کردیم که به وفا و مهر و صلح و احترام ذره ای پایبند نبودند و نیستند
ما هم شرمنده ایم

شرمنده کسانی که در ویرانه وطن هنوز دلبستگی هایشان را به روزنه ای از امید گره زده اند و هر روز آرزوهایشان را در دل یک حسرت
جا میگذارند

از تو چه پنهان #نازنین_زاغری

من هم گاهی که درد های خانه ام را میبینم و میشنوم شرمنده میشوم که کنارشان نیستم... وجدانم به درد می آید کنار ایرانم نیستم... صد بار
از خود پرسیده ام برای چه اینجا هستم

من میترسم از این که فرزندانمان را تاراج ببرند... من میترسم از این که آنها را هم به عبرت بگیرند

بیا تو هم بغض های سر بسته ات را لبخند بزن به باورهای سیاهشان

تو می درخشی بسان مرواریدی که اسیر دست صیاد است

حق تو زنده به گوری نیست

دل بده به صدای کودکت به وفای مهر همسرت... به عطر شب بوهایی که تو را چشم به راهند

تو سبز خواهی شد

بعد این پاییز

بعد این زمستان

تو بر میگردی به شهری که دوست می داشتی

من هم امیدوارم روزی برگردم به شهری که دوست داشتم

بهار می آید... بهار می آید و شکوفه آزادی بر نهال باغچه عشقتان جوانه خواهد زد...

انقلاب خاموش زنان ادامه صفحه ی 4

جامعه از فابریکها به مراکز کاری کوچکتر را در نظر گرفت، ترکیب بسیار

وسیعتر از زنان جویای کار با تحصیلات بالا را مدنظر قرار داد، کافی است

موج زنان در شکستن تابوها و کینه های اسلامی و مردسالارانه را تشخیص داد

تا (حتی اگر نه انقلاب، دست کم) گردن گذاشت که ورق برگشته است.

چترهای اجتماعی دروغین

موقعیت فرودست زنان در ایران از چنان ابعاد و عمقی برخوردار است که حتی اسلامی ترین و دست راستی ترین لیبرالهای اقتصادی را
و اداری به "ارائه راه حل" برای قربانیان بانیمان وضعیتی ساخته است. در این راستا دو محور اصلی قابل ذکر است: اول، بنیاد امام و

دوم بررسی قانون پرداخت دستمزد و بیمه به زنان خانه دار. هر دو این اقدامات نه فقط در واقعیت امر پوچ و دروغین و نفرت انگیز هستند
بلکه خود سرمنشاء پمپاژ کثیف ترین تبلیغات ضد زن در جامعه عمل نموده اند.

اول، بنیاد امام:

بنیاد امام حدود چهار میلیون نفر، اساسا زنان و کودکان را زیر نظر و در حقیقت تحت کنترل خود دارد. بر خلاف تصور رایج بودجه این
موسسه نه از محل خمس و ذکات و امور خیریه بلکه از بودجه رسمی و به عبارت دیگر از جیب کارگر و زحمتکش جامعه تامین میگردد.

بنیاد امام یک موسسه مخوف و بسته با کنترل شدید در کنار نهاد بسیج از مهمترین ارگانهای حفظ حکومت محسوب میشود. این بنیاد
بزرگترین آپارت تامین تدارکات جنگی بود. از زنان و تلفات این بخش جامعه کمتر سخنی در میان است. در زمان جنگ زنان بدون سر

پرست به معنای جنگ انداختن بنیاد امام به تنه باقیمانده خانواده کسانی بود که نان آور دیگری نداشتند. این جنگ بر دوش زنان جامعه
ایران سازمان داده شد. میلیونها زن در درون و پشت جبهه ها با فرسودگی صد چندان نیازهای جسمی و روحی و روانی و جنسی مردان

جامعه را تا پای گور همراهی کردند.

پس از جنگ نیز این زنان کماکان مایملک این بنیاد باقی ماندند. این بار و در ابعاد بسیار گسترده تر، بنیاد امام مامن آخر نه برای خانواده سربازان جنگ بلکه برای قربانیان بیکاری، اعتیاد و سلسله بی پایان مصائب اجتماعی تبدیل گردید. سه دهه از کارکرد بنیاد را میتوان در دو کلمه "زنان بیوه" خلاصه کرد. یک مستمری بسیار ناچیز، کنترل و سوء استفاده از زنان تحت پوشش، تبلیغات و عملکرد این بنیاد حفره عمیق جانکاه تحقیر در فرهنگ، در آداب، در ارزش و احترام نسبت به زن و به این اعتبار نسبت به نفس انسانیت را بجا گذاشته است. این حفره پر شدنی نیست. از یک دهه پیش بنیاد امام در یک دگرپرسی اقتصادی به یک بنگاه انتفاعی و خودکفا تغییر یافته است. به روال جدید دریافت مستمری از این بنگاه مشروط به شرکت در یک فعالیت تولیدی از جمله فرش و گلیم است. نیروی کار ارزان معادل ۱ تا میلیون نفر و در شرایط عدم نظارت هر گونه و حتی قانون کار کذابی چشم انداز سود دهی این بنگاه اغوا کننده است.

دوم، قوانین حمایتی در مجلس:

در ایران اگر رد پای از هر گونه قانون مطابق با معیارهای انسانی بتوان سراغ گرفت را با شروطنی از جمله "در صورتیکه با مصالح امنیتی متغایر نباشد" بی اعتبار اعلام شده است. به همین روال همه قوانین کار تا یک تاریخ نامعلوم که بودجه کافی برای آن فراهم باشد باطل اعلام شده است. به این معنا ارجاع به قوانین کار و امید به اجرای آن قوانین پیشیزی ارزش ندارد.

فمینیسم اقتصادی - اسلامی نوین در ایران

ایران همانقدر بستر تحقیر و بی حقوقی و ستم نسبت به زنان است، به همان اندازه بستر طیف گسترده از ایده ها و اشکال مبارزاتی علیه ارتجاع مذهبی، قوانین رسمی و فرهنگ منتج از آن میباشد. این خطوط مبارزاتی در مواردی فکر شده و ماندگار و در مواردی تا حدودی خودبخودی و با اهداف و قدرت بسیج محدودتر ظاهر شده اند. بهر صورت قابل فهم است که همگی این موارد کم یا بیش به عنوان رگه های مختلفی از فمینیسم شناسانده میشوند. هنوز و بمراتب قابل فهم تر است که در مقابل دشمنی خونین حکومت ایران علیه حقوق زن، بخش هایی از این جریانات فمینیستی به روشهای مسالمت آمیزتر و اهداف محدودتر در مبارزه رو بیاورند. هر چه که باشد فمینیسم اسلامی را باید وصله ناجور به پدیده رهایی زن دید. امروز از کیا و بیای جریانات فمینیسم اسلامی چیز زیادی باقی نمانده

است، کسی خبری از شیرین عبادی و قانزه هاشمی نمیبرد. اینها که پر سر صداترین جریانات دفاع از حقوق زن را تشکیل میدادند، در واقع رگه هایی از اصلاح طلبی درونی جمهوری اسلامی بودند که با اصلاحات جزئی در زمینه حقوق زن بتوانند جمهوری اسلامی را از زیر ضرب بدر ببرند. خاصیت مشترک اینها در نرمی و تواضع و محبت در حق حکومت و اسلام و در عوض پرخاشگری نسبت به جریانات چپ و رادیکال و سرنگونی طلب بوده است. این فمینیسم برای جمهوری اسلامی وقت خرید.

با توجه به تحولات اقتصادی جامعه و بخصوص زنان، ما اکنون با موج جدیدی از فمینیسم یا مدافعین حقوق زنان روبرو هستیم. چهره ها و سخنگویان این موج تاکید خود را بر حقوق اجتماعی و اقتصادی زنان گذاشته، مخالفتی با جمهوری اسلامی بروز نمیدهند و روش اصلی کار آنها قانع کردن بخشهای صاحب نفوذ از مقامات مذهبی و قضایی است. این جریان با برافراشتن سهم زنان در منشور حقوق شهروندی دولت در سه محور خود را مشخص میکند.

اول: حقوق اقتصادی زنان ایرانی

این حقوق بر ترجمه تازه و یا بازخوانی قانون اساسی جمهوری اسلامی استوار است. "در اصل بیستم قانون اساسی همه افراد ملت از زن و مرد را یکسان زیر چتر حمایت قانون قرار داده تا از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با موازین اسلامی برخوردار باشند. از مجموع این اصول میتوان دریافت که برای زنان در زمینه کار و اشتغال حقوق خاصی در جهت تامین رفاه فردی و خانوادگی آنها پذیرفته شده است. همچنان که در دیباچه قانون اساسی اشاره شده است زنان و مردان در میدان فعال زندگی مستلزم حمایت های لازم اجتماعی در تمام امور از جمله امر کار و اشتغال. ("حقوق اقتصادی زنان ایرانی"، زهرا نژاد بهرام، شماره اول مجله اقتصاد زنان، آبان سال ۱۳۹۲)

به زعم پیش کسوتان این خط فکری قوانین جمهوری اسلامی با دقت بسیار حقوق زنان در محیطهای کار را در نظر گرفته است، اما جا دارد دید چرا در اجرای آنها کوتاهی میشود.

دوم: انطباق با مقاله نامه نسل دوم حقوق بشر

تقسیم بندی اعلامیه حقوق بشر به سه دسته متفاوت و برجسته کردن نسل دوم این سند از بخشهای مهم هویت فمینیستهای اسلامی - اقتصادی ایران است.

به نقل از یکی از اساتید دانشگاه های ایران

چگونگی تقسیم بندی اعلامیه حقوق بشر بدینگونه است:

برپایه دگرگونیهای تاریخی در زمینه حقوق بشر، تاکنون سه «دسته» «بیا سه» «نسل» از حقوق بشر **First Rights of Generation Human** که «حقوق مدنی و سیاسی» را مورد توجه قرار می دهد، برپایه اصل آزادی انسان و بهره مندی وی از حقوق اساسی استوار شده است. سپس «حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» «بعنوان نسل دوم بیشتر بر اثر فشار کشورهای سوسیالیستی در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۰ سربرآورد. نسل سوم

حقوق بشر **Third Rights of Generation Human** سربرآورد. منشور

آفریقایی حقوق بشر، نسل سوم را زیر عنوان حق توسعه، حق برخورداری از صلح و حق نسبت به محیط زیست، معرفی کرده است.

حقوق نسل یکم دربرگیرنده حقوق و آزادیهای مدنی و سیاسی و بیشتر از جنس حقوق سلبی است که نباید در برابر اجرای آنها از سوی صاحبان حق، مانعی پدید آید. حقوقی چون آزادی مذهب و عقیده، آزادی بیان، حق رأی، آزادی از بردگی، ممنوع بودن شکنجه و رفتارهای غیرانسانی، ممنوع بودن بازداشت خودسرانه، آزادی رفت و آمد و گزینش محل اقامت و... از حقوق مدنی و سیاسی وابسته به نسل یکم حقوق بشر است. امروزه، بیشتر حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با عنوان حق های نسل دوم شناخته شده است. حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، بیشتر از جنس حق های ایجابی یا مثبت است که تحقق آنها در گرو زمینه سازی و فراهم آمدن يك رشته امکانات است و بواقع باید کارهای مثبتی برای تحقق یافتن آنها انجام پذیرد. حق بهره مندی از آموزش و پرورش، حق بهره مندی از مسکن مناسب، حق برخورداری از امکانات و مراقبتهای بهداشتی، حق کار، حق بهره مندی از حداقل امکانات معیشتی و... نمونه هایی از حقوق نسل دوم است. (مقاله "حقوق فرهنگی: نسل دوم حقوق بشر"، محمد حسن اصغرینیا، بولتن اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۳۰۳ بهار ۱۳۹۵)

هدف آشکار از تاکید تعلق حقوق زنان به نسل دوم از آنجاست که محتوای سیاسی مبارزه زنان را حذف کرده و کل جنبش زنان به بازار کار و آن نیز به تعهدات دولت تنزل داده شود.

سوم: قانون ۱۱۱۷، اجازه کار و سفر زن بدون اجازه شوهر

مطابق این قانون "شوهر میتواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیت خود باشد منع کند."

این قانون عملاً با اشتغال گسترده زنان و

بخصوص در بازار غیر رسمی پوچ شده بود. اما بدون نیاز به مصوبه خاص مجلس بطور دوفاکتو نیز رسمیت یافته است. به این ترتیب که از دسته بندی قوانین امری خارج شده و به قرارداد زوجین در هنگام ازدواج ارجاع داده شده است. بطور مشخص هیچ کارفرمایی هنگام استخدام یک زن قانونا موظف به چک کردن رضایت همسر زن کارگر نیست، بعلاوه کارفرما نمیتواند بدلیل عدم رضایت شوهر کارگر زن را اخراج کند.

جنبش‌های زن در ایران

اینرا باید به حساب طنز تاریخ گذاشت، در ایران اسلامی، درست در گره گاه زنان، جایی که تکیه گاه حمله فرهنگی و سیاسی و استثمار زنان عمل کرده است در بر روی پاشنه دیگری شروع به چرخیدن کرده است. جای شگفتی ندارد. زنان، مبارزات و کشش و کوشش زنان، جامعه را در مقابل پایه ای ترین مفاهیم طبقاتی و پاسخهای سوسیالیستی دو قطبی کرده است. بخش بزرگی از زنان جامعه که به دلیل زادگاه طبقاتی متفاوت و یمن امکان تحصیلات عالی دانشگاهی آینده بهتری را نسبت به طبقه کارگر برای خود متصور بودند، اکنون مصافهای پایه ای طبقه کارگر را سنگر دفاع از موجودیت، کرامت اجتماعی و حیات اقتصادی جلوی رو دارند. رهایی زن از زنجیرهای "اجازه نامه مرد سرپرست خانواده"، گرهی بوده است که بند ناف دهها جریان نیم بند و دمکرات و لیبرال و اصلاح طلب و اسلام مدرنیته را بهم گره زده است؛ قرار بود این عرصه سیاسی نباشد، طبقاتی نباشد؛ کجا تشریف دارند فمینیستهای پست مدرنیست وطنی زمانیکه خواست محوری زنان در ایران درست از طبقه کارگر نیرو میگیرد و راه به جلو باز میکند؟

طبقه کارگر باید تحولات اقتصادی و مشخصا در زمینه اشتغال زنان را با دقت و علاقه بسیار تعقیب کند. این یک واقعیت مادی است که بر بسیاری جهات مبارزه طبقه کارگر تأثیرات مهم بجا میگذارد. یک برخورد فعال با این پدیده میتواند طبقه کارگر را از بسیاری سر در گمی ها و در جا زندهای جاری نجات دهد. آنچه مهم است واقعیتها و تحولات را باید دید، صورت مساله را از بورژوازی نپذیرفت و سیاستهای مستقل را بصورت تعرضی به محک آزمایش گذاشت.

رهایی زنان کارگر نه یک پدیده صنفی بلکه اساسا سیاسی است
اشتغال زنان و ورود آنها به بازار کار بخودی خود پدیده مثبت و هیجان انگیزی

را تشخیص ندهد، اساسا هیچگونه وحدت و پیشروی در مبارزه این طبقه ممکن نیست.

مردان طبقه کارگر و کلاه بوقی احمقانه جنس برتر

هیچ چیز مسخره تر از این نیست که از زنان خواسته شود بمیدان بیایند و قابلیت های خود را اثبات کنند و عملا جای شایسته خود را در دل جامعه باز کنند. صرف چنین نسخه ای نفرت انگیز است. این یک نصیحت نیست، در بهترین حالت این یک تلاش ننگین است که چهار دهه دشمنی، چهار دهه جهاد، چهار دهه جنگ برای تحمیل فرودستی زن در آن جامعه را ماست مالی کند. زمین بازی فمینیستهای اسلامی زمین بازی فعالین آگاه طبقاتی کارگران نمیتواند باشد. نسخه این فمینیستها راضی نگه داشتن آیت الله ها و اسلام همیشه عزیز آنها است، نگرانی اصلی این فمینیستها در این است که چرا بورژوازی ایران نمیتواند هم از توبره و هم از اخور، هم از قوانین تحقیر زن و هم از بهره کشی از نیروی کار زنان نشخوار کند. به میان کشیدن کشفیات نبوغ آمیز در تفسیر اعلامیه حقوق بشر برای عمق زن ستیزی جمهوری اسلامی زیادی خنک است. کیفرخواست زنان آن جامعه بر وجدان طبقه کارگر ایران سنگینی میکند و بخش عظیم این کیفرخواست مربوط به زنان خانواده بزرگ طبقه کارگر است که دادخواست آن بی برو برگرد دست اعضای مرد این طبقه را میبوسد. طبقه کارگر در ایران آبستن یک انقلاب فکری است، یک انقلاب فکری که صغیر و کبیر این طبقه شیارهای فکری و مبارزاتی خود را از مدفوع تفکرات مذهبی و مرد سالارانه لایروبی نماید. اینجا دیگر کاری از دست کارگران زن ساخته نیست. مردان این طبقه باید خود کلاه بوقی احمقانه جنس برتر را از سر بر گیرند! سواری به بورژوازی دیگر بس است.

سیستم مزدی کارگران در ایران باید تغییر کند

سیستم مزدی جاری در ایران بر مبنای محاسبه خانواده کارگری بعنوان سلول طبقه کارگر و پایه تعیین دستمزد کارگر؛ یک سم بغایت ضد کارگری است. این سیستم زن کارگر را حلقه متصل به کارگر مرد قلمداد میکند و بعنوان عائله مندی ضریب معینی را بر دستمزد کارگر میافزاید. زن کارگر در این سیستم آدم و شهروند مستقل برسمیت شناخته نمیشود، کار زن در خانه بعنوان بخشی از کار اجتماعی مفید و مولد از هر گونه اعتباری ساقط میگردد، و آنجا که زن راسا به کار کشیده میشود با هزار بهانه

ادامه در صفحه 15ی

نیست. بطور کلاسیک بورژوازی همواره از کارمزدی یک نعمت الهی ساخته است، بزعم بورژوای ما کارگر باید شکر گذار و مجیز گوی استثمار خود باشد، مگر نه اینستکه بدون امکان اشتغال و کار صحبتی از دستمزد باقی نمیماند؟ همیشه بخشی از جریانات سیاسی بوده اند که با تاکید بر مبارزه صنفی ظاهرا پرچم منافع "واقعی"، "زمینی" و "فوری" کارگران را بدوش کشیده اند. کسی نمیتواند منکر اهمیت و واقعی بودن و فوری بوده و زمینی بودن مبارزه اقتصادی کارگران در وانفسای حکومت کارمزدی باشد؛ کمونیستها شکی به خود راه نداده اند تا مبارزات صنفی را پیش شرط یک مبارزه طبقاتی ارتقاء دهند؛ اما همزمان صد و پنجاه سال تجربه مبارزه طبقاتی پس از مانیفست کمونیست، تجربه پس از تجربه تازیهانه ای بر پیکر طبقه کارگر بوده است که مبارزه صنفی بدون قطب نمای سقوط بورژوازی نسخه شکست مسلم مبارزه بر سر شندرغاز دستمزد نیز هست. مبارزه صنفی یک پرچم برای تحقیر آگاهی، قابلیت و شعور اجتماعی کارگر است. هیچ مبارزه صنفی بدون مقابله با بورژوازی در تمام عرصه های سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و هنری نمیتواند به پیروزی نزدیک شود.

رهایی زنان کارگر جز تعیین تکلیف با حجاب ممکن نیست

در عرصه مبارزه حقوق و رفع ستم از زنان، مساله حجاب تند پیچ دیگری است که همواره قد علم میکند. در مباحث مربوط به مبارزه رهایی زن عمدتا اظهار میشود: حجاب مساله زنان طبقه کارگر نیست. ظاهرا و بنا به این استدلال نان و فشار روزمره زندگی و فقر جایی برای اندیشیدن درباره حجاب را باقی نمیگذارد. این دیدگاه یکی از مبانی فرودستی طبقه کارگر در ایران است، این دیدگاه در میان کارگران و از زبان کارگران، طوق لعنت طبقات دارا به گردن طبقه کارگر است. این بارومتر گویایی است که نقش محوری در تعیین خصلت مبارزات و نتایج اجتناب ناپذیر این مبارزات و قضاوت در مورد آنها را پیدا کرده است. در اسفندماه سال گذشته در تظاهرات خیابانی کارگران کارخانه هیکو، کارگران و کارکنان زن و خانواده های کارگران، جداگانه در ته صف آقایان و با حجاب کامل اسلامی در خیابانهای شهر اراک ظاهر شدند. این صحنه نمایش اعتراضی کارگران را به یک صحنه ارتجاعی و شرم آور طبقاتی تبدیل ساخت. در مورد حجاب جداگانه و مفصل باید نوشت. تا جاییکه کارگر مرد در هیبت حجاب همه آن اهرمهای فرهنگی و اخلاقی

**ترور در مرکز استکهلم، پایتخت سوئد!
بهرام رحمانی**

حمله دستکم 84 نفر کشته و 200 نفر زخمی شدند.

در ماه دسامبر سال گذشته میلادی نیز فردی به نام انیس عامری با کامیون به جمعیت حاضر در بازار کریسمس برلین راند و 12 نفر را کشت. در 22 مارس سال جاری نیز فردی به نام خالد مسعود در لندن با یک خودرو به پیاده‌رو پل وستمینستر در کنار پارلمان بریتانیا وارد شد، عده‌ای را زیر گرفت و یک مأمور پلیس را هم با چاقو به قتل رساند و خود با گلوله پلیس از پای درآمد. در جریان این حمله پنج نفر از جمله یک مأمور پلیس کشته شدند. مسئولیت تمامی این عملیات تروریستی را داعش برعهده گرفته است.

رویترز نوشته است که در سال 2010 شبکه القاعده، که زمانی افراد داعش نیز در این شبکه بودند از هواداران خود خواسته بود که از کامیون به‌عنوان سلاح استفاده کنند.



لینک فیلم‌هایی از اقدام تروریستی استکهلم:
<http://www.aftonbladet.se/nyheter/rx/garningsmannen-stal-3a/no-lastbilen--sekunder-fore-attacken>



<http://www.expressen.se/nyheter/stockholm/lastbil-har-kort-in-i-folkmassa-i-stockholm>

پس از این واقعه شهر را ترس و نگرانی فراگرفت و همچنین تمام ترافیک قطار که از ایستگاه مرکزی استکهلم می‌گذرند متوقف شده‌اند. براساس گزارش دفتر حمل و نقل استکهلم، حتی تمام شبکه‌های قطار محلی استکهلم و اتوبوس نیز متوقف شده‌اند. اطراف پارلمان و ساختمان‌های دولتی بسته شده‌اند و مراکز عمومی تخلیه شده‌اند. راننده کامیون که متعلق به یک کمپانی آبجوسازی است به پلیس گفته که در حال تخلیه بار کامیون بوده که کامیون توسط فرد مسلحی که نقاب بر چهره داشته دزدیده شده است. تاکنون رسماً اعلام شده که در این حمله تروریستی، سه نفر کشته شده و 8 نفر نیز زخمی شده‌اند.

گفته شده که در دیگر مناطق استکهلم نیز صدای تیراندازی شنیده شده است از جمله در منطقه فریده‌مز پلان و شیستا. هلیکوپترهای پلیس نیز بر آسمان منطقه در حال پرواز هستند و صدها پلیس و نیروهای ویژه امنیتی و ضدشورش بخش‌های وسیعی از مرکز استکهلم را بسته‌اند.

استفان لوون، نخست‌وزیر کشور، طی یک کنفرانس خبری کوتاه اظهار داشت: به سوئد حمله شده، تمام شواهد بیانگر یک حمله تروریستی است.

دقایق پیش پلیس کنفرانس خبری برگزار کرد. در این کنفرانس علاوه بر صحبت در مورد جزئیات حمله احتمالی تروریستی، اعلام شد که پلیس به دنبال مردی است که تصویر او در زمان وقوع این حادثه در دوربین‌های مداربسته ثبت شده است.

پلیس همچنین از مردم خواسته تا در خانه‌های خود بمانند و هم‌زمان اعلام کرده که هیچ کس در ارتباط با این حادثه دستگیر نشده است. بیمارستان‌ها به حالت آمادگی درآمده‌اند.

هنوز هیچ کسی یا گروهی مسئولیت این حمله را برعهده نگرفته است.

در ماه‌های گذشته چند عملیات تروریستی مشابه با خودرو توسط عوامل گروه «دولت اسلامی» (داعش) در اروپا انجام شده است.

14 ژوئیه سال گذشته، یک مرد تونس‌تبار به نام حمد لهویج بوهلال با یک کامیون به جمعیتی که برای جشن روز ملی فرانسه در شهر نیس جمع شده بودند حمله کرد. در این

امروز جمعه هفتم آوریل 2017 - 18 فروردین 1396 حوالی ساعت 15 قرار ی با رفیق بهروز خباز در کافه رستوران طبقه دوم فروشگاه زنجیره‌ای اهلنز در مرکز شهر استکهلم داشتیم. من کمی زودتر به آنجا رفتم. اما بهروز هنگامی رسید که تقریباً چند دقیقه‌ای پیش‌تر به ساعت 15 نمانده بود. من رفتم برای بهروز چایی بگیرم ناگهان صدای انفجار شنیده شد. جمعیت زیادی در کافه



رستوران حضور داشتند همه سراسیمه به سوی پنجره‌هایی رفتند که صدای انفجار از آنجا آمده بود. چند پلیس به سرعت جمعیت را دور می‌کردند. برخی‌ها نیز به سرعت رستوران را ترک نمودند. بلافاصله بلندگوهای اهلنز اعلام کردند که مردم سریع تر بیرون بروند. کارکنان اهلنز مردم را از خروجی‌های اضطراری به بیرون راهنمایی می‌کردند.

بیرون که آمدم تعدادی پلیس را در ورودی اصلی اهلنز و مترو دیدیم که سعی می‌کردند مردم را متفرق کنند. خانمی روی زمین افتاده بود و از بدنش خون بیرون می‌زد.

راننده این وسیله نقلیه باری، نخست آن را به روی جمعیت رانده و سپس به ساختمان اهلنز کوبیده است. از کامیون، دود غلیظی بیرون می‌زد. جایی که کامیون خودش را به ساختمان اولنز کوبیده بود (دروتنینگ گاتان)، یک چرخ دستی سوسیس فروشی بود که متلاشی شده بود. بلافاصله پلیس‌ها که اغلب هفت تیر در دست داشتند در نزدیکی خروجی مترو سنگر گرفته بودند که به‌منظر می‌رسید منتظر کسی و یا کسانی هستند تا شلیک کنند. پلیس تقریباً یک کیلومتر اطراف اهلنز، مغازه‌ها و ساختمان‌ها را به‌سرعت خالی می‌کرد و از مردم می‌خواست که از مرکز شهر دور شوند. همچنین دود غلیظی از کامیون بیرون می‌زد و آتش نشانی نیز مشغول پاشیدن مواد سفیدی به روی کامیون

فاصله ترنس‌های ایرانی با گفت‌مان جنبش جهانی شادی امین

در خاتمه نیز به اصول یوگیاکارتا اشاره کرده ام و با توضیح برخی مفاد آن و تلاششان برای طرح همزمان معضلات همجنس‌گرایان و ترنس‌جندرها، گفته‌ام:

ما نمی‌توانیم به پیروزی‌های این جنبش جهانی تکیه کنیم و خود در این پیشرفت نقشی ایفا نکنیم. از چنین منظری است که به باور من نگاه موجود در دو نقد یاد شده، تنها ایجاد مانع برای تمامی کسانی است که ضرورت طرح اصولی مطالبات خود را حس کرده و به دنبال راه‌های عملی برای اجرا و به‌کرسی نشاندن آن هستند.

قدرت ما در همبستگی ماست. ترنس‌هایی که نگران نزدیکی جامعه ترنس با جامعه همجنس‌گرایان هستند، عملاً برای حفظ حداقل‌های موجود، بر نقض حقوق دیگری مهر تایید می‌زنند. و بالعکس، همجنس‌گرایانی که نقض دائم حقوق ترنس‌ها را به‌واسطه داشتن حق حیاتی محدود و قانونی، نادیده می‌گیرند، بر این همه بی‌حقوقی در حق ترنس‌ها و توسط نهادهای گوناگون چشم می‌بندند.

امید است که جدل فکری و تبادل نظری که از یک میزگرد رسانه ای آغاز شده، ما را به‌سوی گام‌های عملی برای تغییر شرایط زیست‌مان رهنمون شود. همیشه دست‌ها و زبان‌هایی با ما همراه می‌شوند و راه را برای رسیدن به مطالبات‌مان هموار می‌کنند. ده سال آینده ما بی شک بایستی روشن‌تر از امروزمان باشیم.

متن کامل:

در وبسایت شش رنگ

<http://6rang.org/3333>

این مقاله نخستین بار در صفحه فیسبوک پرگار منتشر شده است.

<https://www.facebook.com/notes/pargar-bbc-persian-tv/1600247580003253>

شش‌رنگ در تلگرام:

<https://t.me/Iran6Rang>

شش‌رنگ در اینستاگرام

[https://](https://www.instagram.com/6rangiran)

www.instagram.com/6rangiran

فشارهایی که بر همجنس‌گرایان وارد می‌شود، در واقع اراده شخصی ترنس‌سکشوال‌ها را زیر سوال ببریم و بگوییم هر کسی که می‌خواهد عمل جراحی تغییرجنس انجام بدهد، تحت فشار بوده است. و این در واقع رویکرد درستی نیست. و متأسفانه ما به جای اینکه رفع همجنس‌گراستیزی بکنیم، ترنس‌ستیزی درست می‌کنیم. یعنی ذهن افراد را مشوش می‌کنیم که هرکسی که می‌خواهد تغییرجنس بدهد، در واقع همجنس‌گرا است که به ناچار به زیر تیغ جراحی



رفته است!"

در جامعه‌ای که نه تنها هیچ‌گونه آگاهی‌رسانی حول گرایش جنسی در آن صورت نمی‌گیرد، بلکه دائماً افراد دارای گرایش‌های جنسی دیگر به‌عنوان منحرف و گناهکار به جامعه شناسانده شده و خشونت به آنان و طردشان تبلیغ می‌شود، در جامعه‌ای که طرح موضوعات جنسی، تابو زده و متأثر از غالب سرکوبگرانه و محدود هترونورماتیو و بر اساس تصاویر جامعه دگرجنس‌گرا و مرد محور است، نمی‌توان از افراد انتظار داشت که درک صحیحی در شناخت هویت جنسیتی خود داشته باشند. بالعکس، متأثر از چنین آموزه‌هایی، همه ما تلاش خواهیم کرد، خود را با این قالب‌ها تطبیق دهیم. نتیجه این می‌شود که هر دختر و پسر تلاش کند یک "زن کامل" و یا "یک مرد کامل" باشد؛ یعنی یک زن و مرد دگرجنس‌گرا!

و پس از بررسی کانتکتست سیاسی ایران نتیجه گرفته‌ام:

پس ببینیم که یک جامعه همجنس‌گراگرایز و یا بدتر از آن هم‌فوب، نمی‌تواند حقوق ترنس‌ها را نیز به رسمیت بشناسد. چرا که یاد نگرفته است تفاوت‌ها را بپذیرد و برای حیات انسان و انتخاب وی احترام بگذارد. به همین دلیل رابطه این موضوعات به ویژه در جامعه ما، مثل رابطه آب و آبدانی است. بدون هم، طرح این موضوعات ناقص و فاقد نتیجه دلخواه خواهد بود.

فاصله ترنس‌های ایرانی با گفت‌مان جنبش جهانی؛ پاسخی به دو نقد بر پرگار "تراجنسی چیست؟"

برنامه پرگار که در تاریخ یازده آذر ماه سال 1395 (اول دسامبر 2016) از شبکه بی‌بی‌سی فارسی پخش شد، برای اولین بار به موضوع فرآجنسی‌ها، ترنس‌جندرها، عمل‌های تغییر جنسیت و به طور کلی موضوع هویت جنسیتی و گرایش جنسی پرداخت.

پس از آن دو نقد به بحث‌های این برنامه در کانال تلگرام ترنس‌های ایران منتشر شد که در اینجا به رؤس آن پاسخ داده‌ام. در این مطلب، به نگاه پاتولوژیک یا پزشکی‌گونه به موضوع ترنس‌سکشوالیتی و ترنس‌جندرها و توسط جامعه ترنس ایران نقد کرده‌ام و نشان داده‌ام که چگونه این نگاه از جنبش جهانی ترنس‌ها عقب بوده و از سوی دیگر از دستاوردهای این جنبش بدرستی بهره می‌برد.

نکته قابل توجه دیگر که به نقد آن پرداخته‌ام نگاه سیاست‌گریزی و سیاست‌زدایی از مباحث سکسوالیته و گرایش و هویت جنسی است.

نقد دیگری که به تلفیق و پیوستگی حقوق همجنس‌گرایان و حقوق ترنس‌جندرها (فرآجنسیتی‌ها) برمی‌گردد نیز از همین زاویه قابل بررسی است. نویسنده یا نویسندگان نقد برنامه پرگار نوشته‌اند: "این انصاف نیست که ما به خاطر نشان دادن

روز جهانی کارگر مبارک باد

آنهم به جوانها، خانه ات هم مرکز فحشا بود!

چه میدونم! آقامون می گفت خانم برو این بسته را بگیر، برو این ساک را تحویل بده، خانم بساط را جور کن، آقامون همیشه مهمون داشت؛ مهمانها با خانمها می آمدند، چه میدونستم که محرم نبودند....کم کم برام عادت شد.... دیگه روزی ما از این راه بود. پیشه ای بلد نبودیم. اگر آزاد بشم باز همون راه را دارم. بکاش به این دخترم یک خیاطی یا ارایشگری یاد بدن. اونکه 5 سال بیشتر حبسی نداره! بالاخره این حبس باید یک چیزی را عوض کنه....!پس ما را اینجا آوردن برای چی!

تو که زن یک مرد قاچاقچی بودی، همدست او، دخترت چه کار کرده بود. دلمو خون نکن!! دیگه اون کاری نکرده ولی یک کسی حامله اش کرد. پسر خوبی بود. اما گم و گور شد...حالا اینا میگند که هموتون خلافتکارید.

زری با خود اندیشید آری چرا باید تو بمیری! حتی اگر تو گناهکاری!

اندیشیدن به این سؤال متحیریش کرد! اما نتوانست برای آن جوابی بیابد. سعی کرد که به خودش به قبولاند که اعدام سزای اعمال آنها است. اما از این اندیشه خود شرمنده شد. مگر بیوگی و حکم زندان سزای او بود؟! آیا خود او گناهکار بود؟ پشتش لرزید و لبهایش چون برگهای پائیز به لرزش افتاد. احساسی گنگ و مرموز در درون خود حس می کرد. صدای ملوک به ذهن او هجوم میاورد، سرسختانه...

نمازه، نمازه من که رفتم، هرکه آمد و نیامد به من مربوط نیست این کون را من باید سالم تحویل مرده شور بدم آهای آدمم....

خفه شو ملوک زنیکه هرزه مواظب حرف زدن باش! بدنت می خاره....

خاک به گورم، مگه کون خیابونه که اسمش عوض بشه؟ چیز ای تازه می شنویم... هر وقت منو بالای دار فرستادی اسم این کون را

هم عوض کن....

ملوک که چیزی از لطافت زنانه در او دیده نمی شد. آن زن که همیشه تا میتو اتست جیغ میزد اما، با همان صدای خشک، گرفته و خسته اش از میان هول و دلشوره و بانگ اشک ها خنده زنها را می یافت، به آسانی، او هم باید بمیرد!!

آره جونم باید برم، ارزششو نداشت که برای جون کندن آن سگ، من حلقه آویز بشم....

تو یک انسان را کشتی! شوهرت، پدر بچه هایت، آنهم سر مستراح با یک چاقوی قصابی....از تو می ترسم!

به جدم قسم آگه خواستم سر به نیستش کنم! مگه من آدم کش بودم، نه رفتم سر بختش که از بیخ ببرمش، از بیخ، آنجا را....آن اجنبی که به داماد خودش هم رحم نکرد. همه را

موادی کرد، یک شهر ی را پای منقل نشوند، مردیکه خبیث مثل بوقلمون رنگ عوض میکرد حالا دنبال عمامه ها و صیغه ای ها افتاده بود. با ریش و نمازجماعت که وجدان پاک نمیشه، تازه بوی خون تازه هم میگیره!! آره رفتم سر

و فتنش و خونم به جوش آمده بود. رفیق خودشو لوداده بود و طلاق زنشو به کلک و وعده گرفته بود. به من می گفت "

خیکی مهریه ات را بگیر و برو" آه خاک به سرم بعد آنهمه کار سالم و کار خلاف... کجا برم با چند بچه و به کدام خونه با کدام پول و پیشه.... حیف که هول شدم، چشمش که به چاقو افتاد، ترسیدم، از سر مستراح بلند

شد، تنبونش هنوز پائین بود و نمی دونم که چی شد.... آدم کش هم شدم سر 45

سالگی... نمی دونم چطور ی گردنش پاره شد... حالا باید برم بالای دار! برای آن مردتکه که جسم و روح و زندگی منو

سوراخ کرد و از گند زندگی پر کرد....از کثافتش....

زری سرش را در تاریکی سلول انفرادی می چرخاند و از میان دردها خود را جستجو می کرد. و سپس نگاه خود را می دید که از کینه برون می شد و خود را می یافت در میان شاخ و برگ بوته

زری سرش را در تاریکی سلول انفرادی می چرخاند و از میان دردها خود را جستجو می کرد. و سپس نگاه خود را می دید که از کینه برون می شد و خود را می یافت در میان شاخ و برگ بوته

زری سرش را در تاریکی سلول انفرادی می چرخاند و از میان دردها خود را جستجو می کرد. و سپس نگاه خود را می دید که از کینه برون می شد و خود را می یافت در میان شاخ و برگ بوته

زری سرش را در تاریکی سلول انفرادی می چرخاند و از میان دردها خود را جستجو می کرد. و سپس نگاه خود را می دید که از کینه برون می شد و خود را می یافت در میان شاخ و برگ بوته

زری سرش را در تاریکی سلول انفرادی می چرخاند و از میان دردها خود را جستجو می کرد. و سپس نگاه خود را می دید که از کینه برون می شد و خود را می یافت در میان شاخ و برگ بوته

زری سرش را در تاریکی سلول انفرادی می چرخاند و از میان دردها خود را جستجو می کرد. و سپس نگاه خود را می دید که از کینه برون می شد و خود را می یافت در میان شاخ و برگ بوته

زری سرش را در تاریکی سلول انفرادی می چرخاند و از میان دردها خود را جستجو می کرد. و سپس نگاه خود را می دید که از کینه برون می شد و خود را می یافت در میان شاخ و برگ بوته

زری سرش را در تاریکی سلول انفرادی می چرخاند و از میان دردها خود را جستجو می کرد. و سپس نگاه خود را می دید که از کینه برون می شد و خود را می یافت در میان شاخ و برگ بوته

به سازمان رهایی زن پیوندید

<http://rahaizanorg.blogspot.de/>

به کمتر از آزادی و برابری رضایت نمی دهیم

در کلاسهای سوادآموزی چه میگذرد!
اکرم نصیریان

پس از تعطیلات نوروزی ، 16 فروردین اولین جلسه کلاسهای سوادآموزی بود. بعد از وارد شدن به حیاط جمعیت ، تعدادی از سوادآموزان روی صندلی نشسته بودند. لیلا با نوزادش پرناز هم در میانشان بودند خوشبختانه بر خلاف نظر پزشک معالج ، در دوران بارداری لیلا ، که می گفت این نوزاد سالم نیست ، پرناز سالم به دنیا آمد و زیبایی خیره کننده اش با ابروان سرمه کشیده زیر نور آفتاب بهاری ، همه را شاد کرده بود.

در این تعطیلات ساختمان جمعیت ، تغییرات اساسی کرده بود حیاط پشتی که متروکه بود تبدیل به چهار کلاس و سه سرویس بهداشتی شد و من و سوادآموزان خوشحال بودیم از اینکه کلاس مستقل داریم و بدون دغدغه هر ساعتی می توانیم کلاس هایمان را برگزار کنیم.

پس از احوالپرسی تعریف کردیم تعطیلات را چگونه گذرانیم کمی درس و دیکته کار کردیم و در پایان گفتم : به دوستان دیگر که نیامدند بگوئید کلاسها برقرار است و سر کلاس حاضر شوند.

جلسه دوم تعداد بیشتری از دانش آموزان آمدند. بی بی خال بعد از یک دوره کوتاه که به افغانستان رفته بود با یک فرزند کوچک برگشته بود .

خبر کسانی را که نیامده بودند را گرفتم گفتند نصیره حالش خوب نبود و بچه اش را هفت ماهه دنیا آورده. کلاس با همهمه کودکان و نوزادانی که گاهی گریه می کردند ادامه پیدا کرد.

جلسه سوم. در حیاط جمعیت ، امید فرزند نصیره در حال بازی بود، نصیره آمده بود تا برای هزینه های بیمارستانی که نوزادش در آن بستری بود از دوستان کمک بگیرد .

نصیره 25 ساله به علت افسردگی و فقر مالی ، دوران بارداری سختی را گذرانده است .

او به علت فقر مالی برای درمان مشکلاتش نمی توانست به پزشک مراجعه کند و حتی فامیلی که بتواند دردش را به او بگوید . به تازگی به ایران آمدند و تنها خوشحالی او آمدن به کلاس و یاد گرفتن سواد بود. امید پسر 4/5 ساله اش خوشحال بود که مادر باردار است و فرزندش به خانواده اضافه می شود!

همسرش کارگر ساختمانی ، که مدتها بی کار است و پولی در بساطشان نیست.

دوم فروردین به علت سکنه قلبی به بیمارستان محل زندگی مراجعه می کند که او را به بیمارستان دولتی می برند و در آنجا نیز سکنه دوم و بعد پنج روز به کما می رود در این مدت توسط سزارین بچه اش را هفت ماهه به دنیا می آورند و در دستگاه قرار می دهند.

پس از پنج روز از کما بیرون می آید و پنج روز هم در بخش زایمان بیمارستان بستری می شود هنگام مرخصی از همسرش 15 میلیون پول طلب می کنند او ناچار از دوستان و همسایگان توانست 13 میلیون قرض کرده تا نصیره را به خانه ببرد . برای پول یاد شده هیچ رسیدی به او تحویل ندادند و همچنین نسخه و ویزیت دکتر را هم نداشت . به او گفتند دو میلیون دیگر بیاور تا هم ویزیت و نسخه به او بدهند و هم رسید پول را.

زنی که در عرض یک روز دو بار سکنه کرده و عمل سزارین نیز انجام داده بدون دارو و درمان از بیمارستان مرخص شد! نوزادش نیز همچنان در دستگاه بیمارستان تحت نظر بستری است و پس از 222 روز که توانست با دهان شیر بخورد به او گفتند می توانی ببری اش به خانه.

بیمارستان دولتی مورد نظر از او به خاطر 22 روزی که فرزندش در آنجا بستری بود 366 میلیون طلب کرده است او به هر دری زده بود تا بتواند فرزندش را به خانه بیاورد نتوانسته بود. به مددکاری بیمارستان رفته و آنان نیز گفتند باید این پول را تحویل دهی و بچه ات را ببری. هر چه گفتند ما نمی توانیم چنین پولی را

تهیه کنیم گوششان بدهکار نبود آنان گفتند که ما حتی پول خرید شیر خشک را برایش نداریم چطور این همه پول را تهیه کنیم?

همسرش 1 میلیون و دویست هزار تومان قرض کرده و تحویل بیمارستان داده و گفت بیشتر از این دیگر کسی به من قرض نمی دهد بچه ام را به من بدهید.

و وقتی جواب منفی شنیدند بر خلاف میل شان گفتند بچه برای خودتان ما چنین پولی نداریم و نمی توانیم تهیه کنیم .

دوستان جمعیت به یکی از آشناها زنگ زدند و جریان را گفتند و ایشان دنبال ماجرا را گرفته و دیروز 27 فروردین از بیمارستان به آنان زنگ زدند که بیایید بچه تان را ببرید .

همسر نصیره می گوید فکر کردم که بچه مان مرده که می گویند بیاید .

باورم نمیشد که بدون پول بچه را بیاوریم خانه.

دیشب بهترین شب زندگی مان بود. چگونه است که بیمارستانی دولتی در مرکز تهران اینچنین بی شرمانه خانواده ای را تا حد از هم پاشیدن در منگنه می گذارد؟ چرا و به چه جرمی زنی با دو بار سکنه و عمل سزارین ، بدون نسخه و دارو به خانه فرستاده می شود؟

چرا و به چه جرمی نوزاد این خانواده در 36 گرو میلیون تومان است تا به خانواده تحویل داده شود؟

چرا و به چه جرمی در بیمارستانها و درمانگاهها هزینه درمان و زندگی را از مهاجرین سه برابر حساب می کنند؟

چرا و به چه جرمی این چنین انسان های شریف از حداقل حقوق اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیستند؟

با خود فکر می کنم که چگونه انسانیت اینچنین دستمایه سود می شود و توحش تا سر حد جنون می رود

درمان و پزشکی یک صنعت پر رونقی است که این چنین اقبال کم در آمد از آن بی بهره هستند!

انقلاب خاموش زنان ...
ادامه ی صفحه ی 11

دستمزد او مورد سرقت قرار میگیرد. اگر سیستم مزدی موجود و تعیین دستمزد پایه بر اساس نیاز یک خانواده کارگری زمانی میتوانست مترادف با دستمزد بهتر برای کارگران باشد، و اگر روزی خانواده کارگری نرم غالب زندگی کارگران بود، الان شرایط دگرگون و یا بسرعت در حال دگرگونی است. سوسیال دمکراسی غربی در جواب زندگی مدرن انسانی سیستم مزد فردی به کارگر، چه زن و چه مرد را برقرار کرده است. این دستمزد باید کفاف خوراک، مسکن و سایر نیازمندیهای فرد مزدبگیر را را بدهد. تامین زندگی کودکان مستقیماً با دولت است.

مبارزات کارگری در محلات

در پیوند نزدیک با اشتغال زنان مبارزه بر سر رفاهیات و تسهیلات زندگی روزمره در محلات به صدر خواستها و مطالبات عمومی رانده میشود. رختشویخانه عمومی در محلات، مهد کودکیها و آشپزخانه های عمومی و مجانی از جمله اقداماتی است که چندین ساعت ذیقیمت از

فراغت، آسودگی و فرسایش کمتر از جسم و روح کارگران را به همراه می‌آورد. این عرصه ای است که مردان کارگر باید بخصوص نقش‌فعالی در آن ایفا نمایند، عرصه ای است که دیوارهای بلند فرهنگ مردسالارانه می‌تواند ترک بردارد.

زنان کارگر، شتاب و روح نوین در بیمه بیکاری اما مهمترین مطالبه مربوط به زنان در ایران، چه شاغل و چه بیکار، آینده مبارزه طبقاتی کارگران به عرصه بیمه بیکاری گره خورده است.

الف، مطالبه بیمه بیکاری: تمام شهروندان، چه زن و چه مرد، بالای شانزده سال با اعلام آمادگی به کار فوراً و بلافاصله باید مشمول بیمه بیکاری قرار می‌گیرند.

ب، بیمه بیکاری و حق کار: کار بمعنای شراکت فرد در سازندگی و بکارگیری خلاقیت حق هر فرد است و دولت موظف به تامین کار برای شهروندان آماده بکار است و در غیر این صورت باید با پرداخت بیمه بیکاری جبران ضایعه نماید. باید دهان دولتی که بیکاران را سر بار جامعه میداند گل گرفت. این دولت است که راساً مولد بیکاری است.

پ، بیمه بیکاری و استثمار: بیمه بیکاری در مقابل شارلاتانهای طبقاتی بورژوا سد میندند چرا که هیچ کس بخاطر نداری و گرسنگی مجبور به تن دادن به استثمار و شرایط کارفرما نیست. با وجود بیمه بیکاری هیچ زنی از سر اجبار اقتصادی اسیر هیچ ازدواجی نمی‌ماند، در مقابل هر اجحافی دندان روی جگر نمی‌گذارد.

بیمه بیکاری و کار بعنوان وظیفه: بیمه بیکاری تاکید بر آنست که همه آحاد جامعه موظفند در تولید و چرخ سازندگی و تولید شریک شوند. هیچ کس بنا به موقعیت اجتماعی و یا ثروت باد آورده نمیتواند از وظیفه مشارکت در کار و تولید سر باز بزند.

بیمه بیکاری و تعریف کار مفید: در جامعه مبتنی بر سود سرمایه تنها کاری مفید تلقی میشود که بر سود کارفرما بیافزاید. بیمه بیکاری نقطه مقابل این تعریف، نگهداری کودکان، نگه داری سالمندان را بطور اولی به عنوان کار تلقی کرده و انرژی صرف شده از طرف زنان را پاس میدارد.

بیمه بیکاری و کارگران مرد: کارگران مرد ناچارند هر چه زودتر به حمایت فعال از کارگران زن برخیزند.

بیمه بیکاری با قدرتی نوین: زنان کارگر همواره جای پای ثابت تر در محله، زمینه همبستگی با سایر زنان محله در میان آنها بیشتر است. یک مشخصه امید بخش زنان دوری آنها از کشمکش های پر از توهم، تحمعات مسموم از سایه شوم شوراهاى اسلامى، فضای مشحون از گدایی و عریضه و صلوات است .

Families of Children with Special Needs Survey

Greeting, I hope you are well.

In this critical period of our history, participation in an educational research is a best way to prompt social justice.

I am writing you because we in CSUN are studying parents and relatives of students with Special Needs and family origin from Middle East, North Africa, and Southwest Asia (MENASWA) specifically those MENASWA families who have experienced the US special education system.

We have an anonymous online survey that we are trying to get out to all families of MENASWA decent. Obviously, I thought that the families in your community and schools would be perfect to participate.

Please let families know that we don't need any identifiable information about them and the survey is COMPLETELY anonymous they might accept it.

Thank you in advance

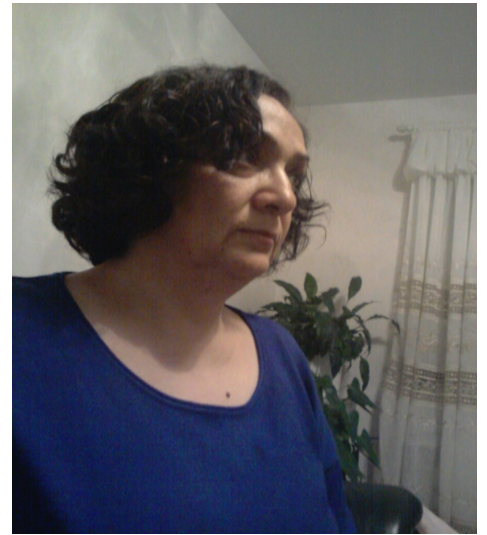
Soraya Fallah

ELPS doctoral candidate, CSUN

Click the button below to start the survey. Thank you for your participation!

Begin Survey

وضعیت حقوق بشر در ایران
مرضیه آدمی فعال حقوق بشر و عضو
سازمان رهایی زن و مدافع حقوق زنان



هنوعان عزیز بیانیید اینبار صدای آتئیای عزیز و هزاران زندانی دیگر که تنها جرمشان دفاع از حقوق برحق ملت ایران، از جمله زنان و کودکان کار هستند، باشیم.

آتئیانه مانند قاری قرآنی بیت خامنه ای مرتکب تجاوز شده و نه مثل مرتضوی جوانان ایرانی را به قتل رسانده و نه مثل صدها و شاید بیشتر که هزاران هزار میلیارد دلار از سرمایه و حق ملتش را دزدیده و بعدش هم فرار کرده باشد نمونه های فراوانی را میشناسم که با این ترفند غیرانسانی و غیرقانونی به عمد پرونده هایشان را باز میگذارند تا هر لحظه که ماموران ثارالله سپاه و دیگر ماموران و مسئولان زندان هوس اذیت کردن زندانیان به سرشون زد، خیلی راحت و بی هیچ عذاب وجدانی حکم روی حکمشان بزنند، شوربختانه مسئولین قضایی ایران از دادستان و قاضی و بازپرسان یکی از یکی بدتر و بی وجدانتر تحت امر اطلاعات و سپاه هستند و میترسند که نکنه مقامشان را ازشان بگیرند و همه آنها که ظاهراً قسم خورده اند که از مردم مملکتشان دفاع کنند و دانشان را از ظالمان بستانند، فراموش کرده و پول و مقام را بر اصل مسئله ترجیح داده و میدهند.

دختر عزیزمان آتئیانه از قرار منع تعقیب سخن میگوید، این روش و ترفند کثیف را در مورد یکی از عزیزان ما نیز بکار برده اند. بهترین انسانی که در تمام عمرمان دیده و شناخته ایم دکتر محمد علی طاهری را که از سال 1390 زندانی کرده اند آنهم در تمام این مدت، در بند 2 انفرادی اطلاعات

سپاه در حالیکه برای کشورش جر ده ها افتخار و مدال و..... از کشورهای مختلف دنیا، هیچ کاری که جرم محسوب شود مرتکب نشده و حدود یک سال است که حکم ظالمانه این نائسانها و زورگویان، که 5 سال بود و 96 میلیون تومان جریمه که بهتر است نامش را باج و پول زور بنام، ازشان گرفتند و بعد از اتمام حکمش قرار منع تعقیب صادر شد، ولی باز اطلاعات بدون توجه به این حکم نمیگذارد آزاد شود و این درد تمام زندانیان آزاده و روشنفکر است

و حال بهتر است به نامه ای که آتئیای نازنین از داخل زندان نوشته نگاه کنیم و در حمایت از این فرزندان وطنمان حرکتی کنیم صدای این عزیزان در بندمان باشیم

آتئیانه دائمی زندانی در اعتصاب غذا: حاضریم بمیریم اما برده ظلم نباشیم

هر از گاهی از گوشه و کنار دنیا می شنویم که تعدادی جنایتکار یا تروریست مردم را به گروگان میگیرند تا به اهدافشان که انتقام گیری یا کسب ثروت است دست یابند، اما در ایران برعکس همه جا این مجریان قانون



هستند که مردم، اموالشان و خانواده های زندانی سیاسی را به گروگان می گیرند تا در جامعه با ایجاد رعب و وحشت و خفقان به خواسته شان که بقای خود است، برسند.

در قوانین جمهوری اسلامی ایران آمده که ضابطین دادگستری پس از سپری کردن دوره های آموزشی می بایست کارت ویژه ضابطین را داشته و اقدامات صورت گرفته از سوی ماموران فاقد این کارت ممنوع و بدون اعتبار است (ماده ۳۰ آیین دادرسی کیفری).

در جای دیگری از قانون آمده که جلب متهم به موجب برگه جلبی است که مضمون آن حاوی مشخصات متهم و علت جلب است و می بایست توسط بازپرس امضا و به متهم ابلاغ شود (ماده ۱۸۱ آیین دادرسی کیفری). برای اجرای احکام حبسی که مهر ۹۵ برایم صادر شد، به منزلمان هجوم آوردند، با ظاهری پوشیده، با ماسک و کلاه، بی حکم جلب و بی کارت شناسایی، توهین کردند و تهدید کردند، مرا مورد ضرب و شتم قرار دادند، بدون مجوز و پنهانی فیلم ضبط کردند، در کمال وقاحت بی حجابی ما را نظاره گر بودند، بازداشت کردند. طلبکارانه از من و خواهرانم نیز شکایت کردند و پرونده جدیدی تشکیل شد. ۲ اتهام را تفهیم کردند و کفالت ضبط کردند و بعد از مدتی برای اتهامات تفهیم شده برای ۳ خواهر قرار منع تعقیب صادر کردند. اما مجدداً برای همان اتهامات یک روز قبل از دادگاه، احضاریه را ابلاغ کردند و یک روز پس از دادگاه نیز حکم صادر شده ابلاغ شده.

در قوانین شان آمده که هرگاه قرار منع تعقیب اتهامی در دادسرا قطعی شود، نمیتوان بار دیگر متهم را به همان اتهام تعقیب کرد و اگر حتی قرار صادر شده توسط دادستان نقض شود، میبایست به اطلاع متهم و وکیل برسد و بعد پرونده به دادگاه ارسال شود (ماده ۲۷۶ و ۲۷۷ آیین دادرسی کیفری).

در کمال بی اطلاعی به دادگاه مراجعه کردیم و توسط قاضی خونسرد متوجه شدیم که گویا ابلاغیه قرار منع تعقیب از پرونده دزدیده شده بود. فرصت خواستیم تا هم برگه را ارائه دهیم، هم وکیل پرونده را مطالعه و لایحه ای دفاعی تحویل دهیم اما گفته شد، حتماً اشتباه ابلاغ شده و یک روز پس از دادگاه حکم جدید را ابلاغ کردند!

نمی دانیم چطور برگه ای تایپ شده با امضای بازپرس دادسرا که به سه شخص حقیقی ابلاغ شده میتواند اشتباه باشد. در کمال تعجب باز هم نمیدانیم چرا گمان میکنند این ما هستیم که باید تاوان اشتباهات صورت گرفته را بپردازیم؟

برای من و انسیه و هانیه برای اتهام توهین به مامور در حین انجام وظیفه، همان اتهامی که برایش قرار منع تعقیب صادر شده بود، حکم صادر کردند، من ۳ ماه و یک روز حبس تعزیری، به حبس ۵ سال قبلی ام اضافه شد و برای خواهرانم هر کدام ۳ ماه و یک روز به مدت یک سال تعلیق.

در طول این چند ماه پس از بازداشت پیگیری های لازم را انجام دادم و همچنین از ضابطین سپاه ثارالله نیز شکایت کردم، اما برایشان منع تعقیب صادر شد، اما این بار هیچ اشتباهی رخ نداده بود.

به این حکم اعتراض کردم، که اعتراض با دخالت رییس زندان اوین به جایی که باید نرسید و نامه ناپدید شد. از آنجا که قانون خیابانیست یک طرفه و بنده نیز هرگز برده ظلم نبودم و نیستم، جهت اعتراض به این گروگان گیری به آقایان اعلام کردم که برای رسیدگی به درخواست من و رفع تخلفات و حکم غیرقانونی در پرونده چند روزی را در دفتر افسر نگهبانی بند زنان زندان اوین تحصن خواهم کرد تا فرصت رسیدگی داشته باشند و در صورت عدم رسیدگی اعتصاب غذا خواهم کرد.

از صبح سه شنبه ۱/۱۵/۹۶، چهار روز و سه شب را در این دفتر سپری کردم و همانجا نیز خوابیدم! تنها رسیدگی‌شان این بود که اول به دلیل تحصنم در دفتر برایم اعلام جرم کرده و پرونده ای جدید گشودند، دوم هم بندیانم را که در دفتر به دیدنم آمدند، تهدید به وضع قوانین جدید و سخت گیرانه و تنبیهی کردند، تا کسی حمایت نکند و سوم منشی رییس زندان را به بند فرستادند تا علاوه بر توهین و تهدید، مواضع سیاسی خود را اعلام و قدرت سپاه را به رخ بکشد و تمامی این اتفاقات مهم توسط رییس زندان اوین بود. به آنها گفته بودند، چنانچه به خواسته ام که همانا رویت و ابلاغ حکم برائت خواهرانم از کل پرونده و استرداد کفالت ضبط شده است رسیدگی نشود و از فرصتی که با تحصن در اختیارشان گذاشتم استفاده نکنند از روز شنبه ۱/۱۹/۹۶ اعتصاب غذا خواهم کرد و حال به این کار که خشونت علیه خود است ولی تنها راه اعتراض به گروگان گیری و اعمال خلاف قانون مجریان قانون است، تن داده و آن را اعلام کرده ام.

تا رسیدن به خواسته ام از ادامه اعتصاب غذا منصرف نخواهم شد و مسئولیت هر اتفاقی که رخ دهد، با رییس زندان اوین و برادران سپاهی او و دادستانی است، تا آخرین ذره وجودم از حق بر حق خواهرانم دفاع خواهم کرد و اجازه نمی‌دهم دستگاه‌های امنیتی علاوه بر زیر پا گذاشتن قانون خود نوشته‌شان، از خانواده‌هایمان به عنوان ابزار شکنجه روانی و ایجاد فضای خفقان در جامعه استفاده کنند.

**حاضریم بمیرم اما برده ظلم نباشم
آتنا دانمی**

نامه های منتشر نشده سیلویا پلات* شاعر و نویسنده آمریکایی: راز خشونت خانگی و آرزوی مرگ

مجموعه همچنین پرونده پزشکی او از ۱۹۵۴، نامه‌های پلات به دوستانش و مصاحبه‌هایش با بارن هاوس درباره روند درمانش وجود دارد. این مجموعه، بعد از اینکه یک فروشنده کتاب‌های عتیقه آن را به بهای ۸۷۵ هزار دلار به فروش گذاشت، مورد توجه قرار گرفت.

درمان پلات به وسیله بارن هاوس زمانی که شاعر به انگلستان مهاجرت کرد متوقف شد، اما آن دو دوستی خود را حفظ کردند؛ موضوعی که به دلیل اثرگذاری آنها بر هم، مدت‌ها محل علاقه پژوهشگران بود. مکاتبات آنها نشان می‌دهد که صمیمیتی گرم و آشکار همراه با شوخ طبعی میان آنها وجود داشته است.

اما نامه‌های جدید در عین اینکه رنج پلات را از خیانت هیوز روشن می‌کند، پاراگراف‌هایی هم درباره خشونت جسمی هیوز با او دارد که درست چند روز قبل از

پلات نوشته شده‌اند. این نامه‌ها دورانی از زندگی او را روایت می‌کنند که خوانندگان و پژوهشگران از آن به دور مانده بودند.

سیلویا پلات، نویسنده آمریکایی، نام‌نویس قهاری بود و از ۱۱ سالگی یادداشت‌های روزانه‌ای همراه با جزییات می‌نوشت، اما تد هیوز، همسرش پس از مرگ او اعلام کرد که یادداشت‌های او گم شده‌اند؛ به ویژه آخرین دفتر یادداشت‌های روزانه‌اش، که تد هیوز گفت آن را به خاطر حفاظت از فرزندانش فریدا و نیکولاس از بین برده است.

سیلویا پلات این نامه‌ها را به دکتر روت بارن هاوس -الگوی دکتر نولان در رمان زندگی‌نامه‌ای پلات به نام «حباب شیشه» که نویسنده را پس از نخستین تلاشش برای خودکشی در سال ۱۹۵۳ درمان

می‌کند- نوشته است. به نظر می‌رسد که این نامه‌ها از محدود مدارکی است که از ماه‌های آخر زندگی پلات به جا مانده است. در این ماه‌ها، پلات برخی از مشهورترین شعرهایش را سروده است، مجموعه اشعار «غزال» از آن جمله است.

در مجموع ۹ نامه بعد از جدایی پلات از همسرش در جولای ۱۹۶۲، به دلیل خیانت تد هیوز و رابطه‌اش با همسایه‌شان آسیا وویل نوشته شده است. این نامه‌ها بخشی از آرشیوی است که محقق فمینیست «هریت روزنتاین» هفت سال پس از مرگ شاعر جمع کرد تا بر اساس آن زندگی‌نامه‌ای بنویسد که هرگز به پایان نرسید. در این



سیلویا پلات نویسنده آمریکایی، نام‌نویس قهاری بود و از ۱۱ سالگی یادداشت‌های روزانه‌ای همراه با جزییات می‌نوشت، اما تد هیوز، همسرش پس از مرگ او اعلام کرد که یادداشت‌های او گم شده‌اند

نامه‌های منتشر نشده سیلویا پلات، شاعر و نویسنده مشهور آمریکایی به درمانگرش، حاکی از این است که او کتک می‌خورده. بر اساس این نامه‌ها، تد هیوز، همسرش که شاعر مشهوری بود، به او گفته که آرزوی مرگش را دارد.

سیلویا پلات، در این نامه‌ها نوشته که تد هیوز او را دو روز قبل از سقط دومین فرزندشان زده و می‌خواسته او را بکشد. این دو اتهام از جمله اتهامات جنجالی درباره رابطه پر مشکل و تلخ زناشویی این دو چهره مشهور ادبی است.

این نامه‌ها در ۱۸ فوریه ۱۹۶۰ و چهارم فوریه ۱۹۶۳ یک هفته پیش از مرگ سیلویا



سقط فرزندشان در سال ۱۹۶۱ اتفاق افتاده است. این نامه‌ها در سپتامبر ۱۹۶۲ همان ماهی که آنها از هم جدا شدند، نوشته شده‌اند. چندین شعر پلات هم به سقط جنین او اشاره می‌کند.

میزان و درجه بیگانگی آنها در این دوران در نامه‌های دیگر به تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۶۲ نمایان است که در آن پلات به بارن هاوس می‌گوید که هیوز مستقیم به او گفته که آرزوی مرگش را دارد. با آنکه پلات سابقه افسردگی داشته و چندین بار تلاش کرده بود خود را بکشد، درباره مشکلات روانی‌اش تا مدتی پس از ازدواج چیزی به هیوز نگفته بود.

هیوز سیلوپلا پلات را در دوران دانشجویی در دانشگاه کمبریج در سال ۱۹۵۶ دید. هیوز شاعر شناخته شده‌ای بود و پلات روز ۲۵ فوریه همان سال برای دیدن او به یک مهمانی رفته بود. در عرض چهار ماه، با هم ازدواج کردند و رابطه‌ای خلاقانه و پرشور



را آغاز کردند که منجر به خلق مجموعه موفق «شاهین در باران» برای هیوز و رمان شبه زندگی‌نامه‌ای «حباب شیشه» برای پلات شد.

رابطه آنها بسیار مورد توجه و تحسین عموم بود، به خاطر اینکه آنها آن را تبدیل به فرصتی برای خلاقیت ادبی خود کرده بودند. در اکتبر ۱۹۶۲، پلات اغلب شعرهای مجموعه «آریل» را که در ۱۹۶۵ منتشر شد، نوشته بود. او در این شعرها اشاراتی دارد که محققان آن‌ها را به عنوان اشاراتی به هیوز می‌شناسند. مثلاً ابیاتی از شعر پدر: «طرحی از تو ساختم/مردی در لباسی سیاه با چهره گشتاپویی/مردی عاشق شکنجه دادن و شهوت راندن/ و با خود گفتم حالا درست شد».

در همین زمان پلات برای مادرش نوشت: «من در حال سرودن بهترین شعرهای عمرم هستم. این شعرها مرا مشهور خواهند کرد.» چند دهه بعد، هیوز در مجموعه‌اش به نام «نامه‌های تولد»، درباره اوقاتش با پلات و دوران پس از مرگش، رابطه‌شان را توفانی خوانده است. این مجموعه که در ۱۹۸۰ منتشر شده به منتقدان فمینیستی که در دهه ۷۰، در برابر هیوز قرار داشتند می‌تازد. در آن زمان، او را «قاتل پلات» می‌خواندند.

حتی فمینیست آمریکایی رابین مورگان، شعر تفهیم اتهام خود را با این بیت شروع می‌کند: «من تد هیوز را متهم می‌کنم. «پلات در قبری مدفون شده که بر آن به اصرار تد هیوز نوشته شده بود «سیلوپلا پلات هیوز»؛ اما نام او را بارها افراد ناشناسی از قبر پاک کرده‌اند.

در شعرش به نام «زوزه گرگ‌ها» که در ۱۹۹۸ منتشر شده، هیوز یکی از پاسخ‌های بارن هاوس به پلات را که مربوط به سپتامبر ۱۹۶۲ است، در شعر کوتاهی نقل می‌کند: «و از طرف تحلیلگر تو: او را از تخت‌خوابت بیرون کن. بیش از هر چیز او را از تخت‌خوابت بیرون کن.»

در سال ۲۰۱۰، آخرین گفته‌های هیوز درباره این رابطه پر مشکل، در قالب شعرش به نام «آخرین نامه» منتشر شد که در آن آنچه را که در سه روز آخر عمر پلات گذشته، توصیف می‌کند.

پژوهشگران نامه‌ها و آرشیو مربوط به پلات را منبع اطلاعات جدید درباره پلات می‌دانند.

مجموعه نامه‌های پلات به زودی از سوی انتشارات فابر، منتشر خواهد شد. پتر استینبرگ همکار سرپرست این مجموعه می‌گوید: «این مجموعه، مجموعه‌ای

فوق‌العاده است از منبعی که تاکنون در دسترس نبوده است.»

او این نامه‌های جدید را «سوسه انگیز» توصیف می‌کند و اضافه می‌کند که انتظار دارد این نامه‌ها جزیبایی را که در غیاب یادداشت‌های روزانه پلات ناشناخته مانده، روشن کند. او ابراز امیدواری کرده که نامه‌های تازه یافته شده در جلد دوم این مجموعه منتشر شود. استینبرگ با اشاره به شعرهای شورانگیزی که پلات در اکتبر ۱۹۶۲ نوشته، مثل کارآگاه، شعرهای زنبور و آریل می‌گوید: «احتمالاً پلات با نامه نوشتن به دکتر بارن هاوس به آرامش دست می‌یافته و در انجام این کار، به آن آزادی دست یافته که آن اشعار فوق‌العاده و ماندگار آخر را بسراید.»

اندرو ویلسون، نویسنده کتاب «آواز عاشقانه دختر دیوانه» که کتابی درباره زندگی پلات پیش از ملاقات تدهیوز است، می‌گوید که مصاحبه‌هایی که با بارن هاوس انجام شده منابع پر ارزشی برای رسیدن به ریشه‌های مبارزه پلات با افسردگی و قطعه گم شده زندگی‌نامه شخصی و ادبی او هستند: «این نامه‌ها گویی می‌توانند خلاء دانش ما را درباره او پر کنند و نوری تازه بر ازدواج آشفته و پر مساله پلات و هیوز بیندازند.»

این آرشیو، نخستین بار وقتی مورد توجه پژوهشگران درباره پلات قرار گرفت که یک فروشنده کتاب‌های عتیقه از جانب روزنشتاین، آگهی فروش آنها را در اینترنت منتشر کرد.

با این حال ممکن است این نامه‌ها تا مدتی منتشر نشوند. کالج اسمیت، کالجی که پلات در آن تحصیل کرده، ۱۲ مارس دعوی‌ای در دادگاه مطرح کرده مبنی بر اینکه این آرشیو بخشی از دارایی‌های روزنشتاین است که پس از مرگش به این کالج داده شده است.

روزنشتاین قبلاً گفته بود که این نامه‌ها را بارن هاوس، ۴۷ سال قبل به او داده است. تا زمانی که تکلیف این پرونده در دادگاه معلوم شود، این نامه‌ها منتشر نخواهد شد.

برگرفته از سایت زمانه

۲۳ فروردین ۱۳۹۶

پلات در قبری مدفون شده که بر آن به اصرار تد هیوز نوشته شده بود «سیلوپلا پلات هیوز»؛ اما نام هیوز را بارها افراد ناشناسی از قبر پاک کرده‌اند.

*سیلوپلا پلات Sylvia Plath زاده ۲۷ اکتبر ۱۹۳۲ - درگذشته ۱۱ فوریه ۱۹۶۳، شاعر، رمان‌نویس، نویسنده داستان‌های کوتاه، و مقاله‌نویس مشهور آمریکایی است. وی بیشتر شهرت خویش را وادار اشعارش است. علاوه بر اشعار، کتاب «حباب شیشه» اثری شبه زندگینامه‌ای است که بر مبنای حیات خودش و کشمکش‌هایش با بیماری افسردگی، نوشته شده نیز کتابی مشهور است. پلات در دهه پنجاه با استفاده از یک بورس تحصیلی به انگلیس رفت و در دانشگاه کمبریج مشغول تحصیل شد. او در همین دانشگاه با تد هیوز شاعر معروف انگلیسی آشنا شد و با هم ازدواج کردند و صاحب دو فرزند شدند. سیلوپلا برای مدت‌های طولانی از افسردگی رنج می‌برد و سرانجام پس از جدائی از هیوز در سال ۱۹۶۳ با گاز خودکشی کرد.

از سیلوپلا پلات پنج مجموعه شعر به نام های بچه غول، کلوپوس و اشعار دیگر، غزال، گذر از آب و درختان زمستانی باقی مانده است. رمان حباب شیشه نیز که بار نخست با نام مستعار ویکتوریا لوکاس در ژانویه ۱۹۶۳ منتشر شد حاوی یادداشت‌های روزانه اوست. سیلوپلا پلات از یازده سالگی تا هنگام مرگش به نوشتن یادداشت‌های روزانه‌اش ادامه داد. مجموعه‌ای از گزیده یادداشت‌های او که یادداشت‌های سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۲ را در بر می‌گیرد با مقدمه‌ای از تد هیوز و ویراستاری فرانسیس مک‌کالو ۱۹۸۲ به چاپ رسید. البته تد هیوز آخرین یادداشت‌های او را که مرحله آخر زندگی او را بازگو می‌کردند از بین برده است. او علت این کار را حمایت از فرزندانش عنوان کرده است.

تد هیوز در مقدمه می‌نویسد: «این زندگی‌نامه بسیار کامل، پیچیده و دقیق است. اینجاست که او می‌کوشد با خودش روبراست باشد. در برابر صورت سازی از خود مقاومت می‌کند. سیلوپلا پلاتی که در اینجا می‌بینیم نزدیکترین فرد به چهره واقعی او در زندگی روزمره‌اش است. آنچه در دست دارید همچون زندگی‌نامه‌های معمولی فقط شرح زندگی نویسنده نیست. بلکه سرچشمه و منشأ غالب آثار اوست. برای نویسنده‌ای که کارش تا این حد بر جزئیات و ظرایف زندگینامه‌اش متمرکز است، روابط مهمی ویژه دارد. دفتر حاضر چیزی ارائه می‌دهد که از هر زندگینامه خودنوشت مهمتر است. از میان این صفحات و عبارات دلنشین صدایی به گوش می‌رسد که مانند اشعار سیلوپلا پلات صادق و بی نظیر است.»

http://partoweb.blogspot.com/2017/04/blog-post_13.html#more

**رونق بازار خرید و فروش تخمک در تهران**

اهدا و فروش غیر قانونی تخمک به زوج‌های نابارور خطرانی مانند سرطان و مرگ را در پی دارد. با این حال زنانی هستند که در ایران برای تأمین نیازهای مالی خود تن به این کار می‌دهند.



فروختن تخمک به زوج‌های نابارور نیز به محلی برای کسب درآمد افراد نیازمند در پایتخت ایران تبدیل شده است.

خبرگزاری فارس در گزارشی در این باره با زنی ۲۶ ساله به نام رویا صحبت کرده که می‌گوید، با توصیه‌های "زنی کارشناس [در امور خرید تخمک] که شماره همراه آن دست به دست در سطح شهر می‌چرخد" به فکر فروش تخمک برای گذران چرخ زندگی‌شان افتاده است. کارشناس یادشده توصیه می‌کرد که این یک "عمل ساده ۵ دقیقه‌ای و بدون عوارض است" که در ازای آن فروشنده تخمک می‌تواند یک میلیون و ششصد هزار تومان پول دریافت کند.

بیشتر بخوانید: خرید و فروش اعضای بدن در مشهد؛ از کلیه تا قرنیه چشم

رویا می‌گوید، این خانم به او توصیه کرد که در ابتدا چند آزمایش هورمونی با هزینه خود انجام دهد و در صورتی که وضع جسمانی‌اش مساعد بود و تخمک‌هایش برای اهدا، کیفیت مناسب را داشت به یکی از ۵ بیمارستان پایتخت که او را معرفی می‌کند برود. به رویا گفته شده بود که هرگز خریدار تخمک را نخواهد دید.

او گفت، سرانجام راضی به انجام این عمل نشد، ولی با طرح این موضوع میان دوستان، چند نفر همچون خودش برای فروش تخمک اقدامات لازم را انجام داده‌اند.

خطرات پیش روی فروشندگان تخمک

ژاله طاهری، متخصص زنان و نازایی در گفت‌وگو با خبرگزاری فارس خطرانی جسمانی و روحی را برای فروشندگان تخمک برشمرده است. به گفته او، فروشندگان تخمک به دلیل مصرف داروهای هورمونی می‌توانند دچار سندرم تحریک بیش از حد تخمدان بشوند که عوارض زیادی در بردارد.

آب آوردن شکم و ریه، پیچ‌خوردگی و پارگی تخمدان، تغییر خلق و خو و بیماری‌هایی مانند کیست سینه و سرطان در کمین این افراد قرار دارد.

به علاوه، تکرار عمل برداشت تخمک احتمال ابتلای فرد به سرطان را بالا می‌برد. خود عمل نیز به دلیل امکان برخورد سوزن‌های مخصوص آن به عروق لگنی خطر خونریزی لگن را به همراه دارد.

مقررات فروش تخمک

سعید کاظمینی، رئیس اداره پیوند وزارت بهداشت در گفت‌وگو با فارس گفت، فروش تخمک نیز مانند اهدای جنین باید پیرو قانون و دستورالعملی باشد که برای آن وضع شده است. خارج از این دستورالعمل فروش یا اهدای تخمک غیر قانونی است و با افراد مربوطه برخورد خواهد شد.

کاظمینی افزود: «وزارت بهداشت در موضوع اهدای تخمک نظارت داشته و بیمارستان‌هایی که اقدام به چنین عملی کنند، با برخورد وزارت بهداشت مواجه خواهند شد؛ البته باید توجه داشت که در حال حاضر اهدای تخمک فقط در مراکز درمان ناباروری که دارای مجوز این عمل باشند انجام می‌شود و در غیر این صورت، این اقدام کاملاً غیرقانونی است.»

بیشتر بخوانید: دختران جوان در میان فروشندگان کلیه

او تأکید کرد: «عمل برداشتن تخمک و یا اهدای آن در حال حاضر در مراکز خاصی همچون مؤسسه رویان و مرکز ابن‌سینا انجام می‌گیرد و افراد به هیچ عنوان نباید مورد اغفال تبلیغات فروش تخمک قرار گیرند.»

طبق قانون، در صورتی که ناباروری زوجی پس از اقدامات پزشکی اثبات شد، مراکز تخصصی دارای صلاحیت مجازند پس از موافقت کتبی زوج‌های صاحب جنین با رعایت شرایط مندرج در قانون برای انتقال جنین‌های حاصل از تلقیح خارج از رحم به رحم زن زوج نابارور اقدام کنند.

تخمک‌اهدایی نیز در مواردی که تنها عامل زنانه علت ناباروری است مورد استفاده قرار می‌گیرد.

به سازمان رهایی زن بپیوندید و به دوستان خود معرفی کنید

<http://rahaizanorg.blogspot.de/>

حبس ابد در انتظار پزشک آمریکایی که دختران را ختنه می‌کرد

📧 📧 📧 📧 📧

14 آوریل 2017 - 25 فروردین 1396



چومانا نگارولا متهم است که دختران شش تا هشت سال را ختنه کرده

حبس ابد در انتظار پزشک آمریکایی که دختران را ختنه می‌کرد
یک پزشک در شهر دیترویت آمریکا به ختنه دختران یا افجی‌ام متهم شده است. در صورت اثبات اتهام، این پزشک ممکن است به حبس ابد محکوم شود. ختنه، افجی‌ام یا مثله کردن اندام جنسی زنان از سال ۱۹۹۶ در آمریکا غیرقانونی اعلام شده است.

به نظر می‌آید این اولین بار است که چنین اتهامی در آمریکا مطرح می‌شود. دادستانی دیترویت گفته که جومانا نگارولا متهم است که به مدت ۱۲۲ سال، دختران شش تا هشت سال را در مطبش ختنه می‌کرده است. به گزارش رسانه‌های محلی او به طور داوطلبانه به سوال‌های باز پرس‌های پرونده پاسخ داده و انجام هرگونه عمل ختنه یا مثله کردن اندام جنسی زنان را رد کرده است.

اما باز پرس‌های پرونده می‌گویند که چنین "عمل هولناک و بی‌رحمانه‌ای بر روی قربانیان بی‌دفاع" انجام شده است. بعضی از افرادی که ختنه شده‌اند از بیرون ایالت میشیگان به مطب او در دیترویت آورده شده بودند. دیترویت پر جمعیت‌ترین شهر ایالت میشیگان است.

زنان ایرانی به دلیل "عدم رعایت شئونات اسلامی" از حضور در مسابقات بلیارد محروم شدند / منتشر شده در 2017-03-31

کمیته انضباطی فدراسیون بولینگ، بلیارد و بولس جمهوری اسلامی ایران اعلام کرد که زنان بلیاردباز اعزامی به مسابقات آزاد چین به دلیل «عدم رعایت شئونات اسلامی» به مدت یک سال از حضور در تمامی مسابقات داخلی و خارجی محروم شدند.

این کمیته همچنین اعلام کرد که «اسامی متخلفان متعاقباً و به صورت کتبی به هیأت‌های استانی مورد نظر اعلام خواهد شد.»

چندی پیش نیز یک زن شطرنج‌باز ایرانی به دلیل عدم رعایت حجاب اسلامی در مسابقات جبل‌الطارق، از سوی فدراسیون شطرنج ایران با او برخورد شد. همچنین در دی‌ماه گذشته، دستگاه قضائی ایران، یک بدنساز زن را به دلیل انتشار «عکس برهنه از خود در فضای مجازی» بازداشت کرد. این ورزشکار زن به دلیل عجز از پرداخت وثیقه ۲۰۰ میلیون تومانی روانه زندان شد.

پوشش مهمانداران زن ایرفرانس در پرواز به ایران 'مساله‌ساز' شد / 3 آوریل 2016 - 15 فروردین 1395

اتحادیه ملی خدمه پروازی فرانسه می‌گوید شماری از مهمانداران زن ایرفرانس نمی‌خواهند در پروازهای این شرکت هواپیمایی به ایران حجاب به سر کنند.

به گزارش خبرگزاری فرانسه، روسای ایرفرانس به مهمانداران زن گفته‌اند که آنها پس از ورود به ایران و خروج از هواپیما باید موهای خود را بپوشانند. به آنها همچنین گفته شده که باید در حین پرواز شلواری با کتی که تنگ نباشد، بپوشند.

یک مقام اتحادیه ملی خدمه پروازی فرانسه SNPNC به خبرگزاری فرانسه گفته است که این اتحادیه هر روز، تماس‌هایی از مهمانداران زن دریافت می‌کنند که نمی‌خواهند روسری به سر کنند.

شرکت هواپیمایی ایرفرانس-کی‌ال‌ام قرار است از ۱۷ آوریل، هفته‌ای سه بار (چهارشنبه، جمعه و یکشنبه) پرواز مستقیم خود را از فرودگاه شارل دوگل پاریس به فرودگاه امام خمینی تهران برقرار کند.

پروازهای مستقیم ایرفرانس از پاریس به تهران از سال ۲۰۰۸ متوقف شده بود.

کریستوفر پیه از اتحادیه صنفی خدمه پروازی فرانسه از مدیریت ایرفرانس خواسته تا داشتن حجاب را داوطلبانه اعلام کند.

این عضو اتحادیه مهمانداران فرانسه گفته است که مدیریت شرکت احتمال جریمه افرادی که تن به چنین پوششی ندهند را مطرح کرده است.

ایرفرانس به خبرگزاری فرانسه گفته است که خدمه پروازی این شرکت مانند سایر بازدیدکنندگان خارجی موظف هستند که به قوانین کشورهایی که سفر می‌کنند، احترام بگذارند.

این شرکت گفته است چنین محدودیت‌هایی (پوشیدن حجاب پس از ورود به ایران) برای طول سفر نیست و تمامی شرکت‌های هوایی بین‌المللی، آن را رعایت می‌کنند.

این شرکت خاطرنشان کرده که چنین محدودیت‌هایی جدید نیستند و برای سفرهای سابق این شرکت به ایران و همچنین برای عربستان سعودی نیز رعایت شده است.

http://www.bbc.com/persian/iran/2016/04/160403_an_iran_air_france_cabin_crew_hijab





تلویزیون رهایی زن از "کانال یک" روی ماهواره "هات برد" هر هفته

دو شنبه ساعت 20:30 و چهارشنبه ساعت 15:00 بازپخش برنامه به

وقت تهران می توانید پهنده تلویزیون رهایی زن باشید.

فرکانس ماهواره:

Chanel One- Hatberd
HoT BIRD
Frequency 11541 vertical
Symbol Rate: 22000
Pol V
FEC 5.6

برای همکاری و تماس با نمایندگان سازمان رهایی زن در کشورهای مختلف

نروژ: شادی و روپاک مطیعی

تلفن تماس: 004790474027

ایمیل: motiei_rojan@yahoo.com

سن دیگو جنوب کالیفرنیا: فیروزه فرهی

تلفن تماس: 858-531-1344

ایمیل: firouzeh.farrahi@yahoo.com

Location: 5240 fiore TER #213

San Diego"Ca 92122

جلسات کانون رهایی زن هر دوماه یکبار برگزار میشود و از طریق فلاپر و ایمیل به اطلاع همگان خواهد رسید.

انگلستان: دیانا نامی

تلفن تماس: 00447862733511

ایمیل:

دیگر نقاط آمریکا: مینو همتی

ایمیل: MinoHemati@GMail.com

سوئد-استکهلم: رعنا کریم زاده

تلفن تماس: 0046739286842

دیگر نقاط سوئد: سالار کرداری

تلفن تماس: 0046700194503

گوتنبرگ: وریا نقشبندی

تلفن تماس: 0046705827583

0046705827583

ایمیل: verya.1360@gmail.com

سارا مرادی

تلفن تماس: 0046704499853

ایمیل: sara_tina2003@yahoo.com

آلمان: شراره رضائی

تلفن تماس: 00491743635600

ایمیل: Shararehzaei.p@googelmail.com